لغت فارسی

T. C.
İSTANBUL
Fatih Kütüphanesi
SAYI

٥٢٩٧

بیت

قد قیامت غمزه آفت زلفی فتنه چشم سیه
عاشق بیچاره را هر سو بلای دیگرست

باده یله غم محنت دورانه بقرلر | آیدلرزلر قتانه ارغلانه بقرلر

سرمه ایله تدریج میدانه چالش | قوزلر ایکی گوزم ایچره آغه بقرلر

ای عشقه هاورلی ایوه کنجی گوزلر آچ | بو یولده نیچه رستم دستانه بقرلر

بلمش ادیغنی اول بازی بو چورلر | جانه تزکن اوزلک دو میدانه بقرلر

ابتار کبی آچ اولسه ادیر ادلنوه آکپهی | قاپکده شولرکم فلک دوننانه بقرلر

هبولو آچه حقه لعلنی نقارلی | اغزینه انکک مهر سلیمانه بقرلر

ای طالبی جانانه جمالک گوره بلسم
کوه کبی اولوره بی یه نورانه بقرلر

قائله

رسوای عالم اولدم عشقک یولنده جانا
هرکوه چیقدب اوقنور بر تازه داستانم
ارماغه دوندی یاشم بجونکه اغلقده
طلاب چرخ هرکونه آهنک ایدر فغانم
مطرب آلوب طنبوره دلی دکن وارم لوزنه
هاوارنه دو قلوردب یکلی آنحوالم

الحمد لله الذي هدينا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدينا الله

شفا لطف ایت بن بیچاره‌یه لعل نوشخندکدن
ایکن هم اولدم ای بی درد [illegible] هایون دم

مرادم خاطرک کرمسکلی اوغلقدر اشمز اولسون
نه چاره بکلر اولمز خاطرک [illegible]

بولوردم سنده مهر وار اول مهرو آکسیمز سنک وارای نبی
[illegible] آکر حقیقتدن [illegible]

حریص اولدی بنی بندک مذاق عشقدن یا صبح
دریغ اتمه که [illegible] سنکله بو [illegible]

کمند دود اهلدر [illegible] چرخ بو [illegible]
عجب صیاد [illegible] چرخ قورتولمز [illegible]

یا من بدا جمالک فی کل ما بدا
بادا هزار جان مقدس ترا فدا

٥٢٢٨

Süleymaniye U. Kütüphanesi
Kısmı Fatih
Yeni Kayıt No.
Eski Kayıt No. 5237

بنام ایزد بخشاینده بخشایش گر

وبلطف الله العلیم الحکیم حمد و سپاس بیحد و
بی قیاس مر عالم السر و الخفیات و مالک
الملک و الجهات را که نوآموز مکتب
تعلیمش در محفل ملاء اعلا بانباء اسما مسجود
عابدان صوامع قدس گشت و مرصود
قاصدان مجامع انس و مادر مهد تکریمش
به پرورش بنات معانی و ابکار
غوانی و آرایش کسوتهای گوناگون
وروآیش شیوهای طرب فزون
مشوق مجاوران مواقف حیرت و

استبصار

استبصار و معلق واقفان چار بازار
استعلام و استخبار شد و صلوات و
صلوات صالحات و تحف تحیات
طیبات بر بهتر موجودات و
سرور مخلوقات سید المرسلین
و خاتم النبیین محمد رسول الله
صادق الوعد الامین صلی الله علیه
و علی آله و صحبه الطیبین الطاهرین
چنین میگوید ضعیف شکسته بال و
نحیف برگشته حال المتوسل الی منال
باللطف الالهی و العون العلی لطف الله

بن ابی یوسف الحلیمی شکر الله مساعیه وجعل
الی الخیر داعیه که زبان فارسی بغرابت
فارسان فصاحت و بلاغت استاد ان
ملاحت افصح السنه واملح آینه است
وان بدایع فصاحت وصنایع براعت
ودواوین کبار و رسایل نامدار
نامدار که بدین زبان درین زمان
صورت تحلی یافته است در حد ذات
هیچ زبان معلوم نیست شعر امر ذاتی
دیگرست اعجاز قرآنی دیگر • پس بنابر غرض
فصاحت بالذات وضبط اغراض

ثقات تتبع اسلوبات این زبان
کرده وجهت استعمالاتش بضبط او رده
بهر عنادل حدایق مکاتب کتاب •
جامع جمیع مطالب سلک نظام آور ده
بردم وبحر الغرایب نام کرده • باز
باشارت امر واجب الامتثال اسعده
الله تعالی الی یوم السوال برای عجزه
استحفاظ • باترتیب حروف والالفاظ
دفتری معتنی • برقانون احسن تبویب
آوردم وتفسیر صواب تشدید کردم
واین دراری دردری در بصورت

نظم و نثر آورده و نظم و نثر نثار درگاه
عالم پناه شهزادهٔ جوانبخت • محلی تاج
و تخت عرش عظمت کرسی بسطت •
کیوان رفعت • برجیس سعادت •
بهرام صولت • خورشید طلعت • ناهید
اضاءت • عطارد فطنت • قمر سیرت •
آتش طبیعت • هوا صفوت • آب مکرمت
زمین سکینت شعر آن پیش زاغ مینش
وکم زاغ دیدگان • نور نظر بزرگواران •
محراب نماز تاجداران • پیرایهٔ ملک و
مغز تاج کاقبال روی اوست • محتاج

شبل الاسد الغضنفر و ولی عهد البشر
شحن سلطان العارفین • مستعید السلاطین
والخواقین • مغیث الحق والسلطنه والدین
ظل الله و رحمته فی العالمین السلطان بن
سلطان سلطان بایزید بن محمد خان
خلد الله سلطانه و اوضح علی العالمین
برهانها و رسم این در دری • نهاده شد
و بر وفق تاریخ نثار الملک افتاده • والله الموفق علیه اعتمادی
و الیه مرجع والمآب ••• هر دال که
در غیر اول واقعست اگر ما قبل او حرف
صحیح و ساکن باشد دال مهمل بود • و الا دال معجم

چنانک واعظ شعراء المسلمین مولانا بدر
الملة والدین محمود بن یمین اسکنه الله
فی غرف العلیین این قاعده را بنظم چون
در ثمین بیان کرده در زبان پارسی
فرقی میان دال و ذال یاد گیر از من که این
نزد افاضل مبهمست پیش از و در لفظ
مفرد گر صحیح و ساکنست • دال خوان آنرا
و باقی جمله ذال معجمست و فرق این طریق
رعایت این اصل را چنان واجب دانستند
که در منقول از زبان دیگر نیز مرعی داشتند
چون لفظ خدمت که عربی صحیح است بدال مهمل

ایشان آن بذال معجم تلفظ کردند و این سخن بنا
بر اصل بعض اقلیمست و افصح آنست که
ذال معجم از زبان ملاحت دور باشد
والله الحافظ الشکور • جمع پارسی بدو
گونه میشود آنانکه جان و حیات دارند
بالف و نون جمع کرده میشوند • چون
خوبان و اسبان • و جوانان • و مرغان
و آنچه در آخر هاء علامت داشته باشد •
بکاف عجمی توسل میکنند • چون تشنگان
و چون بندگان • و آنها که جان و حیات
ندارند بلفظ ها جمع کرده شوند • چون زمینها

وباغها و جایها و سنگها • وانها که بر
نشو و نما آیند چو نباتات • و اعضاء جانوران
و بر تجدّد و تفضّی اند • چون اسماء اوقات
و زمان بهر دو طریقت جمع میتوان کرد
چون درختها و درختان • و لبها و لبان •
و شبها و شبان • و روزها و روزان •
همزهٔ مفتوحه که در زبان
تازی ادات استفهام و ادات
نداست در زبان دری شعراء و نس
بر اول بعض ادوات ادخال میکنند
گویا که نزد ایشان حرف تنبیه است

اسدی بهم چون بود مهر و کین • گاه جنگ آبا
آبگینه کجا ساخت سنگ • والف ساکن
اندر آخر اسم علامت ندا است
لطیفی • دلارا آما ستمگارا جوانا بترس
از حیّ و قیّوم و توانا • و گاه از بهر استغاثه
و ندبه می آید • شیخ سعدی • دردا و حسرتا
که عنانم ز دست رفت • دستم نمیرسد که
بگیرد عنان دوست • و در میان بعض
مرکبات بالف ساکن توسّع تسهّل میکنند
چون سرازیر • و سربالا • ومشتا سنگ •
و پیشادست • و بسادست • و بسادست

ودستادست • وکرداکرد • وکاه بروجه
زیادت می آید • لطیفی • کفتم که قد تو سرو
نازست • کفتا سخن قدم درآست •
والف اطلاق اندر فوق اشعار شعراء
فرس بسیار افتیده است • شاکر
بخاری باتش درون بر مثال سمندر
همیدون باب اندرون چون نهنکا
ا • آب • آباد • آبادان •
آبادانی • آبان • آب پشت •

ابجانه • ابجور • آب نشاط • ابجوست
ابدار • ابدان • ابدستان • ابریز
ابدندان • ابروغن • ابستن • ابسرد
ابشتگاه • ابشخور • ابکامه • ابکش
ابکند • ابکیر • ابکین آب ابله • الی
ابلیسه • آپیار ات آتش • آتش افروز
آتش انکیز • آتشتابه • آتشدان • آتشزنه

آتش كاو • آتشكده • آجستن • آخال

آخشن • آخنه • آخر • آخریان • آخیز

قاتش

آخشیج • آخشجان اذ اذار • آذر • آدینه

آذرخش • آذرفا • آذرکشب • آذرم

آذرنک • آذین اد آرانستن • آرستن

آرام • آرامکاه • آرمکه • آرامیدن

آرآیش • آرد • آردپز • آردهاله

آردین

آروینه • آرغده • آرمدن • آرمیدن

اوذ ایشی

آرن • آرنج • آرزنک • آروغ • آره

آری • آریغ اش آز • آزاددخت

آزار • آزخ • آزدن • آزردن • آزرم

آزفنداک • آزمایش • آزمودن • آزر

آزمون • آزند • آزندن • آژنک

تجربه

آژیخ • آژیر • آژمیغ • آژیغ اس

آس • آسا • آسان • آسایش •

آسته • آستی • آستین • اسفده

آسمان • آسمانه • آسوده • آسودن

آسیا • آسیاب • آسیب • آسیمه

آسانم • آشامیدن • آشیز • آشتی •

آشفتن • آشکوی • آشنا • آشوب

آشوفتن • اغ آغاز • آغاریدن • آغاره

آغاز

آغاز • آغازکردن • آغازیدن • آغالیدن

آغشتن • آغشته • آغوش • آغوشیدن

آغیشتن • آغیل • آفتاب • آفتابگاه

آفتابه • افروشته • آفریدن • آفریده

آفریده کار • آفرین • آفرینش • آفیلن

آفشته • اک آکاه • آکه • آکاهیدن

آکج • آکلیون • آکنج • آکندن • آکنده

اکین • الم • الرّ • الست • الغونه • الفته •

الگونه • آلی • آلو • آلوبالو • آلوچه •

آلودن • آلوه • آله • آلیزیدن • ام • آماج •

مثله

آمادن • آمار • آماس • آماه • آمدن

مثله

آماسیدن • آماهیدن • آمدشد کردن

مثله

آمرزکار • آمرزیدن • آمرغ • آموختن

آموی • آمیختن • آمیز • آمیزه • آمیغ • آن

ان

آن • آنجا • آنچنان • آنکاه • آنکه

آنکاهی • آنکهی • آئین • او • آو • آوا

مثله

آوار • آواریدن • آواز • آوازه

آوازکردن • آوازیدن • آوخ • آوخانه

مثله

آور • اوباش • آورجه • آورد • آوردکاه

آوردکه • آوردن • آورس • آوره

مثله

آوریدن • آورین • آوله • آونک

آوه • آویختن • آویزکن • آویزه • آویشن

اه آهار • اهرمن • آهیختن • آهسته

آهنگ • آهن • آهنجه • آسپیدن •

آهیخ • آهنکیدن • آهو • آهو بره • آهون

آهیانه • ای آیا • آیش • ایرک • آیین

آینه • اب آبا • آبستره • ابر • ابرو

ابرکاکیا • ابرنجن • ابزار • ابزاردن

ابستا

آبستا • ابهل • ابناخون • ات آت

اختر • انجسته • اخش • اخکر

اخکل • اخکلندو • اخکم • اخکوک • اتنک اد

ارج • ارجمند • ارد • اردبهشت • ارز

ارزان • ارزالی • ارزن • ارزیدن

ارزیر • ارس • ارس • ارش

ارغ • ارغون • ارغنون • ارغوان

ازمان • ازمرد • ارمون • ازبنیز

آهنگ — مشتری یلدزی — طمغون

اروند • اروندیدن • ارّه • آرّ • اش

اگر — بچقو — کاهلق

از • ازآن • ازان اوست • ازان تست

انلکدر — سنکدر

ازان منست • ازآن مهمانست • ازدست فوا

بنمدر — قونقلدر

اژدر • اژدها • اژدف • ازغ

اژدها — مثله — مثله — ابجی

ازمائیدن • ازکهن • ازکیل • ازمان خوردن

حسرتلنمق

ازو • ازهراگ • ازینه • ازیر • آمس

اندن — بیوا

اسب

اسب • اسپری • ازبری شدن • ازبریس

آت — تمام — تمام اولمق

اسبغول • اسپید • استور • اسپید پایه

بزرقطونا — آق — کوکز

اسپیوش • است • آست • استا • استاه

بزرقطونا — دبر — اوجه بابنی

استاخ • استادن • استار • استارهٔ آتش

کستاخ — کلدی کتدی

استارهٔ آتش • استبر • استخوان • استدن

مثله — قلین — سکوک

استر • استرنگ • استرون • استره

قطر — یبروج الصنم

استوار • استیره • استیم • اسرب

محکم — قورشون

سلوك • اسرانج • اسطبر • اسغود •

اسفندآرمذ • اسفندمذ • اسفيدپا •

اسكدار • اسل • اش اش • ايشخون •

اشتر • اشتركاو • اشتربان • اشترغاز •

اشترمرغ • اشتوه • اشتوه • اشغاره

اشغر • اشغور • اشك • اشكره •

اشكه • اشتاآن • اشنه • اشوشه ص

اصطراك

اصطراك اغ اغره • افتاده • افتادن • افيدن اف

افد • افدر • افدستا • افراختن • افراز

افراشتن • افرخه • افرنك • افروختن •

افروشه • افزار • افزاردان • افزودن •

افژوليدن • افزون • افزده • افسار • افسر

افسردن • افسوس • افسون • افشاردن •

افشاندن • افشردن • افشركر • افشره • افكار

افکندن • اق • اقلیمیا • الک • اکارش • اکر اکر •

اکسون • اکلیون • اکنون • ال • الخت •

الخجن • الفغدن • الفنجیدن • الیی • الوا

الوآن خوردن • ام • امرود • امروزه • امسال •

امشب • امنه • امید • امیر • ان • اناغاس

انبار • انبازه • انباشتن • انبان •

انبر • انبره • انبس • انبسته • انبودن •

انبوسیدن • انبون • انبه • انبوهی

انبولی • انبله • انجالیدن • انجام • انجمن

انجامیدن • انجره • انجیدن • انجوخ

انجوختن • انجوغ • انجیدن • انجیر

انجیره • اند • انداختن • اندام • اندر

اندرخور • اندرخورد • اندرخوردن • اندرز

اندرون • اندک • اندمه • اندوختن

اندودن • اندول • اندوغ • اندهٔ • اندی

صوامق، قیقیغ، مثله، خصوصا

اندیشه • اندشیدن • انفست • انقودیا

کلمدن تخت، فکر، اوریعکاوی

انگ • انگار • انگاره • انگاشتن

صنق، مع بسته، حساب دفتری

انگامه • انگبین • انگدُ • انگشتیه

هنگامه، بال، مثله

انگشت • انگشت • انگشتال • انگشتری

کوسر، قرمق

انگشتوان • انگشتوانه • انگشیه • انگلیون

بچسوکی، مثله، بسان

انگله • انگیند • انگور • انبران • انیان • او

دوکه، طقوز، انقم، خالف

او • آوا • اوآره • آوام • اوبار

اول، آشتی، خطابه، بانرو

اوباریدن • اوباشتن • اوج • آورد

بوطمق، ایچیم، مثله

آورخرد • اورند • اورنگ • اوزا

مشتوی، تخت وبر تخت

اوزآردان • اوزن • اوژولیدن

ایکی سیقلیج قابر

اوستام • اوسو • اوکندن • اولنج • اوماج

اعتماد ومعتمد، یانخی، برحق

اونیاه • اهرمن • اهنودای • ای • ایار

صفد ومعوسته، جور، خمسه مسترقه

ایآرده • ایح • ایدر • ایدون • ایراه

مصحف ابراهیم، هیچ، فیدانه، بشاله که، زیراه

ایرسا • ایزد • ایز • ایزاک • اشیه

ایستادن • ایشان • ایفت • ایفده

ایلول • ایلیا • ایمد • ابن • اینان •

اینها • انجنین • اینچنین • اینک • ایوان

بای مفتوحه که بر اول کلمه ادخال میکنند ادات

الصاقست حافظ شیرازی عاشق که شد که

بحالش نظر نکند شعر ای خواجه درد نیست

وگر

وگر طبیب نیست • وگاه از بهر مصاحبت

می آید • چنانچه با معنی معه حافظ شیرازی شعر

بهست و بنیست مرنجان ضمیر خوش

دل باش که نیستیست سرانجام هر کمال که

هست • و ببال و بپر مرو از ره که تیر

پرتابی • هوا گرفت زمانی وگر بخاک نشست

وگاه از بهر قسم می آید • لطفی شعر بجدائی که

دآد جان وخرد • پی تو دل خلد را بجو نخرد

وگاه از بهر ظرفیت می آید • حافظ کس

بدور نرگست طرفی نبست از عافیت

به که نفروشند مستوری بمستان شما

وگاه بروجه زیادت می آید شیخ

کمال خجندی بطلب یافت از لب شان شیرین

فرهاد • ز سوی لعل نبردند بجز کوه کناه

بای مکسوره

بای مکسوره ادا است که توسل میکند اندر

اوایل شتاب پس علامت اشتقاق شد

چون بدآشتن • وبدانستن • وبداند

وبدان • وبدانند حرف با با • باب

بابزن • پابند • پای بند • بابونه • بابا • به

پای تابه • پاتیله • باج • پاچال • باچنگ

پاچه • باختر • باختن • باده • پاداش

بادشن • بادافراه • بادافره • بادام

مثله • مثله • عقوبت • معروف

بادآورد • بادبان • بادبر • بادبره

بادبرین • بادبیچ • بادبزن • بادخون

بادرم • بادرنگ • بادرو • بادغ • بادزو

بادرونج • بادزهر • بادساره • بادغر

بادغده • بادرفت • بادفره • بادفر

مثله

بادگرد • بادگند • بادگیره • بادوبزن

باده

باده • بادیان • بادیانه • پادیره • پاز

مثله • سوسجی

باران • باران گریز • بارانی • ...

بارویه • بارخدای • باردان

اغزیق • انجه

پارزدم • بارزد • پارسا • بارگاه

فصیح • صالح

بارگی • پارکین • بارندگی • بارنکوبه

پارو • باروخ • باره • پاره • باری

بارزدن • باریک • بارز • پاره

انجه

بازآر • بازارکان • بازدار • بازو

معروف — بازرکان — طوغانجی — قول

بازرنک • بآزند • بآزنج • بآزو

یارلیغه اوغلانجغلر صلنجق — بو نیزنه بغالی ایجاد

پاژو • پازه • بآزی • بازنج • بانژه

معروف — آزغنجی — اوبون — مثله — اکسنک

بازیدن • پآس • پاسامه بیه • پاسبان

اوینوق — حفظ معاونسته رعایت — جنباجی — قنبغوز حفظ ایدیجی

باستار • باستان • باسخ • پاسدار

اسکی جنبع — جواب — پاسبان

باسکونه • پاسیدن • بآشامه • پاشنک

تخرس — پاسبان معناسنه — بحغلکی — الحزوجه صیغر

بآشکو • باشکونه • پاشنک • پآشنه

اولدیعی علی عموم مقام تشلیسوه اسیجها اولنور — تخرش — اقرم سلسخکلکند فرهمنی اوله — اوکجه

پاشین

١٧

پاشین • بآشه • پآشیدن • بآغره

تخته پاره لری که اغضد قبوپره لر — هر نیره که کوره ده عارضه اولور — ارکسبهه و ماسعه — سیواغ

پاغنج • باغند • بآختن • بافدم • بافخن

اوینوق — مثله — عاقبت — ایو مشکل — معرب

پآفو • باک • پاک • پاکاه • پاکند

کله وکاله که — قورقو — ابیمنک — اسم جای — قرمه طاش — یاقوت

پاکیز • بال • بالا • پالاپال • پالاد

اری — قد و بوی — بری و بوجه — قدر و منزلت و مرتبه

پالاره • پالان • بالان • پالاهنک

اوکز اورسنی — معروف — دهلیز — جلبی — بله کذو غیری بودان اولدیلنسه

پالای • بال زرین • بالش • بآلغ

بخت وییدکه — دنلیز — یصدوق — نیزه دوزرلنجفه

پالو • پالوانه • پالودن • پالوده

ایسلن — انبار جقنی — سوزملک — معروف و هر نسنه که سوزنلنمش اوله

پالوش • پالونه • پاکیدن • پالیز

پالیک • بالین • بام • بامداد

پامزد • پامس • باآن • پانزده

بانفس • بانک • بانو • بایه • پابند

بادرگردن • بادزاره • پاوند • باه

پاره • باهنک • باسکید • باهو • پای

پای برجن • پایاب • پای اوزار

پایان

پایان • پای افزار • پای بند • پای پانه

پاچه • پایخواست • پایدار • بایستن

پای کوب • پای مزد • پایه • پاییدن

بب ببر • ببر بت • بث • بتا • بتر

بتغوز • بتنک • بتکوب • بتکوک

بتیاره • بج بخ • بخبخ • بخکم • بخیم • بخچه • بخ

بخ • بختن • بخنغ • بخیه • بخج

اصلوق تابیدی

بجخیدن • بخرد • بخریدن • بخس •

اوغلانجغی اچیوب طوتق — یصلوق

بخست کردن • بخستن • بخسیدن • بخش

حصه — اغجه خوردلق — مثله

بخشایش • بخشودن • بخسیدن • بخله

اسم کبنبه — اسم لک — بغشلق

بخنوه • بخیه • بد • بد • بدآن • بدپذیر •

بلنم — کلدوالنکله — نحوصغبدو — ایکانه

بدپشت • بددل • بدر • بدره • بدرام

فسن — قوربخاق — اتنه — طشق — اولکه حرام اوله

بدرزن • بدریفتن • بدراندر • بدو •

قابع اند — قبهدامکت — ایکانه — اوله

بدرودکردن • بدروش • بدروشت •

انسان فالدرمک — امیر وکاوراه مسلمان اوه سنده اولاننه دیرلر — مثله

بدو کلدوالنکله

٢٢ ره

۲۱

فارسی

بدره • بدست • بدکند • بدو • بدو

همیان — رشوت — اکه والوکله — اولا

بدوآز • بدویس • بره • بز

قرابادی — قوزقاینجی — فاو

پذیره • پذیرای • پذیرفتار •

امیر — قبول ایدیجی — قبول اتمک

پذیرفتن • پذیره شدن • پدیس • بدین

آشکاده — کونتامک — قبولانمک — قبول ایدیجی

مثله — قرشولق — وکه دیبونکله — اوکه قرنداشی

بر • بر • پر • پر • براچیل • براز

پلنگ — طولو — کوهنی — اخترنداشی

برآزرندن • برازره • برآزیدن •

مثله — اخفنداشی — براشق

پرآزه • پراکندن • پراکنده شدن •

طغلق وطوقی — براشق — ویغشق — مثله

پراکنده ، برآن ، براه ، برای انکه

طغلمش ، بجرکی

بر بروشان ، پرپره ، بربط ، بربند

امت ، قپوز ، سمک اوتی

برچین ، پرتاب ، پرتاو ، پرتو ، برنکی

سمک اوتی ، بجالک ، مشعله

برتنک ، پرتو برنو ، برخاس ، برخنکی

مشعله ، مشعله ، نشانه

برچم ، برخاش ، برخ ، پرخنج ، برخو

مصحف ، جنک ، نجری

برخور ، برخیدن ، برخین ، برد ، برد

نصیب ، دومک ، افرا ، اسم

برداختن ، بردآرکرد ، برداشتن

تمام اولق ، اصح ، کوتمک

بردبار

بردبار ، پرداختن ، بردن ، بردی

حلیم اولان ، بجردن

برز ، برز ، برزکار ، برزکاران

یبجاد بوجالک ، اکسین ، ایکجلو

برزکر ، برزن ، پرنخ ، برزیدن

مشعله ، مشعله

برزین ، پرس ، پرستار ، پرستک

ابراهیم ملتسی ، فتنه ایجی ، خزینه

پرستک ، پرستو ، پرستیدن ، برسیاوشان

قرنفج ، مشعله ، طیشعق

پرسیدن ، پرشخ ، برطله ، برغ

صورهاق ، صادمشتبق ، قیالبق ، ایغ

برغست ، برغور ، برف ، برفود

اولخوز ، قار

بیاپرغ و بیلغ — دونمك

پرگ • برگ • برك • پرگار • برگاشتن

برابر — اودیه — چانلدو — پرگنده

پرگاله • پرگر • برگریزان • پرگس

یمه — مرصع طوق — گوز فصلی — معاذ الله

برگست • برگستوان • برگم • برگی

مثله — یحفاد و کسوت — مسنو — صوغانلو یاپیجی

برکیج • برماه • برمایون • برمچیدن

اوقچالوا — منقبض — چیزیدونه اولکه — بورچیدن

برمسیدن • برن • پرن • برنا • آ

مخالف — سیجه چقه — اولکا — بکیت — قدمو

برنجاسف • پرندن • پرند • پرنداور

قیز ادبه جیچکی — جیلی وکی — نقشلو سبو جیجی — ابو کوهرچ

پرناآن • برندوش • برشستن • پرنیان

اتمك صوبتجو — اصوغز بحجه لها — بعنك — جیزچینی که نقشلو

برنس

قاشن — آرامش

برنیش • برد • برو • پروا • پروار

قرحالو — اولکه — فراغت وطاقت — بسی

پرواری • پرواز • پروازه •

بسلاوولمش کسه — قونقحق هواده

برورد کار • پروز • پروستان

بسلجی

برومند • برون • برونده • بروندگردن

طنزه

بروندیدن • پرویزن • پرویز • بره

مثله — الک — اوللکی — قوزی

بره آسیا • بره سر • برهختن • برهمن

برهنه • برهنه کی • برهودن • برهون

چپلاق — چپلاقلق — دابه

برهیختن • پرهیز • پرهیزیدن • بری

معروف ، پرهیز ایتمک ،

پری افسای • پریدن • بریدن • پریر

اوچمق ، کسمک ، اوتکی کون ،

پرینه • پریرفت • پری سای • پریشن

پریشان • بریشم • پرشیدن • پرنیان

پریون • بز • بزنج • بز • بز • بزاد برآمد

بزواند • بزآوند • بزرگ • بزرگوار

مشابه ، اولو ،

بزشک • بزغ • پزغ • پزغاب

طبیب ، قورباغه ،

بزغاله

بزغاله • بزغمه • پزغم • پزغه • بزم

قورباغه ،

پزم • بژمان • بزماورد • پژمردن

خلیفه لقمه سی ، صولمق ،

پژند • بزنک • بزواک • پژول

پژولاباز • بزولیدن • بژوه • پژوهیدن

جنقرمک ،

بزه • بژه • بزکار • بزمند • پژهان

یازیق ، یازقلو ، مشابه ، غصه وکدر ،

بژهان بردن • بزیدن • پژیدن • پژیدن

بس • بس • پس • پسا • بساغ • بسادست

انجق ، ایله ،

بسادره • پساك • بساوند • بساهنك •
صوراشغی بركه تره پوزجیبری / كلدن تاج ودیعاتندن اولدی / عشرت كوننده اوره نقبر / اوقوندی

بست پست بستان بستان ابرون
خوز / اهك / قطیفه چیچكی

بستان اوروز • بستان افروز • پستر • بستر آهنك
مثله / مثله / دوشك / چكرنشیر

بستر آهنك • بستن • بستك • پستو • شتمه
مثله / بغلمق / الكده / كیچك / مثله

بسنه • پسته • بستیناج • بس خورد • پیتز
بغالود بغلنمش بیر / فستق / خاله اوجی / امزق / اوزعلودن واینقلر

بسغده • بسمل • پسند • بسنده • پسندیده ن
بوغلمق / بوغزلنمش / بكنلمش واوزدیلمش / بكنمك

بسودن • بسی • بسیار • بسیج • بسیجید ن
الدیوق / اغیر وچغیخه / چوق / یراق واسم مصدر للاهبه / یراقلنمق

پسپین

پسپین پشین پش • بش • پش • بشار
صكوه یغی / بندكشته / اث یالی

پشت • پشت بست • بشتر • بشتغ
ارقه / ارخلو / میكائیل / یوسبرید كنتره چنكی بر نوعی اولور

بشترم • بشتمارد • بشتمازه • بشت مهره
قهرنسیخی / صاكردن / مثله / اوكیغه

بشتوآره • بشته • بشتنه • بشتیبان
شلنك / پكر / یكسك / چیتو باغی وهر نسنه كه بر نسنه اوزكاله محكم اوله

بشتوان • برشتجیر • بشتخور • بشك
مثله / برجتی اغلن اتدن یای اولور / ایشلوق / چیچه

بشك • بشكله • بشكول • بشلیدن • بشم
فرغه / قلاب اولدكه چیتو قپوکجا نکاه محکم اولور / قوی وشوجبست ویدن / الدیوق / قراغو

پشم • بشماگند • بشمه • بشنج • بشنج
ایوق چقغینی / قرغز / قو بوق / بچمك / نه صوجه الجهالركه النلری / قوزه چیقی

قزمه
تازه جوب

بشنجیدن ۰ بشنگ ۰ بشنوتن ۰ بشنولیدن
صوچچمق، ... ، ...

بشه ۰ پشیز ۰ بشیز بغ بعلی بغ بغا
اودیچز، پول، ... ، کوکرجین

بغاز ۰ بغل ۰ بغری ۰ بغتج ۰ بسغنج
چوبوق، قولتوق، ... ، اغرباذی، ...

بغس بک بک ۰ بکاز ۰ بکاه
سیمشاد اغاجی، ... ، ایونکه ایچنه ... ، صبح ...

بکمار ۰ بکیر بل پل ۰ پل ۰ پل ۰ بلاده
سوبجی، ... ، کوپری، ایلکه، ... ، مقصد

بلایه ۰ بلاسن ۰ بلالک ۰ بلبل
مشاله، ... ، ... ، ...

بلبل ۰ بلبل ۰ بلبله ۰ بلبوس ۰ بلجم
نحره، بزه، ... ، یبان صوغانی، ...

بلسک

بلسک ۰ بلسکی ۰ بلشت ۰ بلغونه ۰ بلک
... ، ... ، چیل ، ... ، کیمچیاغی

بلک ۰ بلکن ۰ بلکنجن ۰ بلکونه ۰ بلمرده
... ، مجنبق ، ... ، ...

بلیدن ۰ بلمه ریش ۰ بلنجاسف ۰ بلند
... ، ... ، ... ، یوجه

بلندن ۰ پلنک ۰ پلنک مشک ۰ بلوج
... ، قپلان ، ... ، ...

پلوپس ۰ بله ۰ پله ۰ بلینه ۰ بم
... ، ... ، ... ، ... ، ...

بن بن ۰ بناسب ۰ بناغ ۰ بناخ
دیب ، ... ، ... ، ...

بناور ۰ بناکاه ۰ پناهگاه ۰ پناهیدن
یچان ، صیغنق ، مثاله ، صیغنق

پنبه • بنتومه • پنبج • بنبج • پنجاه

پنجشک • پنجشکرآن • پنجشکدان

پنجکشت • پنجه • پیچه • پنجه • پنجه بند

پنجهر • پند • بند • بنداب • بند

بندار • پنداشتن • بندرگاه • بندرکه

بندق • بندقه • بندگاه • بندکه • بندوه

بندوا • بندورغ • بندوز • بنده • بندینه

بنطاقلون • بنفش • بنفشه • بنگ

بنگان • پنگاه • بنگن • بنلاد • پنهان

پنیر • پنیرک • پیز • بینسه • بو • نوب

پوبش • پوبک • پویک • پویو • پویه

بوتیمار • بوخل • بوحله • پود • بود

بودن • بوده • بودینه • پور • پور

پوزر • بوزبند • بوز • پوزش

پوزش کردن • بوزیدن • بوزینه • بوش

عذر ایتمک / میمون

پوست • پوست سیاه • پوستین • بوسه

دری / صغری / کورک / اوپمک اسمی

بوسیدن • پوسیدن • پوش • بوشش

اوپمک / چوریمک / چابک / چوغ قیلوک

پوش • پوشاک • پوشش • پوشک • پوشیدن

اورتوسی بسته / قفتان / اورتو / کدی

پوشیدن • بوخلص • بوغنج • بوق • بوقلمون

اورتمک / کاغد باز / قنمه

بوک • بوکان • پول • پوله • بوم • بومهن

زلزله

بون • بوی • بویا • پویا • پویان

دیب / مشتاق

بویانک

پویانک • بویدان • بوی • بوی مادران

معدنوس

پویه • بوییدن • به • بهار • بهور

بهتر • بهره • بهرام • بهرمان • بهشت

غضب و باخوتو نفسانیه

بهلو • بهله • بهسم • بهمان • بهمن

یان و ایکو

بهنجه • بهی • پهن • پهناه • پهناور

مشتاق

بهنه • بهور • بی • پی • پی • بیه • بیاکر

پیاده • پیاز • پیاستو • پیاله • پیابان

صوغان / قدح / بیابان

بیخ • پیچ • پیچاپیچ • بیخجن •

بیجاد • بیجاده • پیچه • بیچیدن • بیسنج

بیچال • بیچیش • بیخشت • بیخوست •

بیخوسته • پیدا • بید • بیدار • بیدار شدن

بیداغجیر • پیر • پیر • پیرار سال •

پیراستن • پیراسته • پیرامن • پیراهن

پیرایه • پیرزد • پیرزی • پیرزی فروش

پیرنگ • پیرو • پیروز • پیروزی •

بیرون آمدن • بیرون کردن • پیره • پیره زن

پیس • بیستاره • بیست • پیستالی

پیسه • پیش • پیش • پیشادست

پیشانی • پیش آهنگ • پیش خورده • پیشرو

پیشکاره • پیشکاه • پیشکه • پیش مزد

پیش نماز • پیشوا • پیشه • بیشه • پیشه ور

پیشبار • پیسیاره • پیشین • پیغاره

طعنه وملامت

پیغاره • پیغام • پیغامبر • پیغوله • پیغه

خبر

پیکار • پیکان • پیکانه • پیکاه • پیکر •

پیکن • پیکنین • پیل • پیلاسته •

معروف

پیلغوش • پیلگوش • پیلک • پیلور •

مثلا

پیله • پیله • پیم • پیمار • پیمار شدن

بیمارستان • بیماری • پیمان • پیمانه

نمودن

پیمودن • بین • بیسند • بیوک • بینه معروف

پینه دوز • بینی • پیو • پیواره • پیوازه

پیواز • پیوازیدن • پیور • پیوستن

مثلا

بیوک • پیوکالی • پیوند • پیوه • پیه

پیهن • پیهوده • پیهودن • پیهوده شدن

باطل

پیهوزک • پیهنک • حرف التاء

تاء ساکن که بآخر کلمه ملحق میشود علامت

خطاب است و افصح آنست ما قبل اورا
مفتوح خوانند و گاه از بهر ضرورت تسکین
میکنند شعر قدس سره علت روز و شب
خورست یقین · خون کذشتی نه انست
مانده این · و در چه جایز است
ساکن خوانند و ساکن خواندن و تای
بزیادت کردن شعر کز مکن چو کمان

31 تات خیره می نزنند · چو تیر راست روی
کنکه مال و هم سرپای شعر للطیفی · چون باده
شد عصای پیران · عاصی مشود منه
عصابت و در هر یک از دو و یا سه و چه
باز است · مفتوح خواند للطیفی شعر کمان
ابروت پیوسته ما را · بی غمزه خوش
خوش می نوازد شعر نکه دوستیت را

باشد بهاچه خود • چو دشمنی ترا دشمنت بجای تجرید

وسیاکن خواندن ❁ شیخ سعدی شعر کیسوت

عنبرسینه کردن تمام بود • معشوق خوب روی

چه محتاج زیورست • لطیفه شعر در رهت

رهبر تو بادل و جان ترک سر کردم ماند سر کردان

وثنائی زیادت کردن تمام بود ❁ سعدی حافظ

کر دلم را میل سودای سلامت بودی • نشدی

پرورد خم کیسویت • لطیفه ❁ راسیت رانباشد

طعنه کر خون شاخ سرو کاه کاهی از دم هر کز نفس

جنبانه • ودرهاء علامت وقایم مقام او افصح

آنست که همزه مفتوحه زیادت کنند خواجو نیست

پی روی تو میل کل و برک سمن ❁ تا شدم بنده

ات آزاد سرو خم • وکاه از بهر ضرورت

آن را حذف میکنند ❁ شمس فخری زر و باو

قوت ولعل اندر خزینت نپندر و کیسه نه تبتکو

وابن تارا باالف ونون جمع میکنند

شعر طناب عمر تان اندر سلامت بجم

پیوسته باد آتا قیامت تا تا

تاب • تابستان • تابشان • تابل

تابه • تابیدن • تاختن • تار •

تاراج • تارک • تارمار • تارمیغ

تاریک

تاریک • تاریکی • تازانه • تازیانه

تازی • تاش • تاغ • تافتن • تالان

تافیا • تاک • تالانک • تالواسه

تالیدن • تاو • تاوان • تاول • تاوه

تاویدن • تب تب • تبار • تباهه

تب باده • تبت • تبخاله • تبر

تبست • تبسیدن • تبیش • تبنگ

تبنک • تبنکو • تبنکه • تبوداک •

تپیدن • تپیر • تبیره • تت تنق • تتم • تخ

تخس • تخله • تخم • تخم مرغ • تخمه

تد تدرو • تر • تر • ترا • تراب •

ترآبیدن • تراش • تراشه • تراک •

تراشیدن • تراکیدن • تراویدن • ترب

ترت مرت • ترجمان • ترخال • ترزده

ترسیدن • ترش • ترشیدن • ترف

ترفنج • ترفند • ترک • ترک تاز • ترکش

ترکون • ترکیدن • ترنجان • ترنجیدن

ترنبد • ترنگ • ترنگبین • ترنیان

تروشه • ترومند • تره • تره دوغ •

تره فروش • تره ترک • تریان • ترینه

تریوه تز تز • تزر • تزده • تزره

تس تسبیدن • تسخ • تسو • فیتی

علف / لطافت / بانوی اوتدن رنگی

اکی حبه / تسبیدن

تش • تشبیل تش تشت • تشت خوان

تنگی / کسر / اولته / الگن / سینی

تشرین • تشریح • تشنه • تشویر • تشی تع

بیکی ایکی ایلر / بجاده نشانی خیجی جبرچی / صوسوز / اوتانمق / کیرپی اوقدن قوقه جیجر

تعوید تغ تغییر • تغنخ تف تف • تفاغ

هیبتلو / مبهمک نجی / بر منخری مادی / غابر وصحادر / جغاستلی

تفت • تغنبن • تفریدن • تفسیدن •

حرارت و اسم مصدر / تاغزق لطفدن / تخفیف اولنمق / قتربمق / تمروحقمق

تفته • تفشیله • تفنه • تفو • تفور •

طعنه / قلیه کبی / اوریمجک / توکرمک اولور / ساغردن اوجی قاپجوق

تغیرا تق تقبح • تقرده تک تک •

سبب عجایب نجی / کستنمق / تحتدر / اتك و بکمک دیمک

تکاپوی

تکاپوی • تک و پوی • تکرک • تکز • تکس

طلب / مشله / یلوب یوریمق / مشله / اوزوم چکردکی

تکیش • تکل • تکوک • تکیدن • تکین

مشله / بکجی تیشمتمکدن / جانو صورتده دوزلمش خنجر / پهلوان

تل تل • تلافت • تلاتوف • تلاج

دیمک / بیچاره و بکنجی / مشله / اوندو مشغله و غوغاو غلبه

تلخ • تلک • تلنکی • تلوسه • تله

اجی / بر نوع غله / هندوستان قوماشندن / کلحو جمرسی / چیچک قبوجوغی / اوجیو و قوجه دوتین

تلی تم تم • تمزدن • تملول • تمنع

بکخونلادن / کورعغ یوریمی بخرده / سوبلو مناسبه / اسم اولق / خیمه و کره / تلک

تموز • تموک تن تن • تن • تناور

تخم و منسنی / تا و قبضه / قوت و قوه / بر نوع بیوکه با لفعل بازلیدمی / بیوکه کوده لی کشی

تنبک • تنبل • تنبیدن • تنبیه

قیو بعالو ریحی / ایپ اوریمک / نیه ایجنه دیدی / بنجمه بخبرلی

حنسنا ... / مخصرلی جوجو

تبجیدن • تند • تندوخواندن • تندر

خوشنغمه خوانلغه علم اولمق ، کوکرمک ، گوک گورلمک

تندور • تندرست • تندو • تندی

مبتلا ، صاغ و سلامت

تنذیدن • تنذیسه • تنزدن • تنزده

کوکلک وصفی کچه اولادینی ، اوجاق ، اسم اولمق ، کوکرمش

تنیدن • تنشوی • تنوند • تنک

طوقمق ، قچی براکنده ، طار و صغ

تنک • تنکار • تنکتای • تننده

تنکه ، برنوع طوبه ، طار دیلق ، اورمجک

تنومیدن • تنه • تنها • تنیدن

گوده ، یالکز ، اورمک

تو • تو • تو • توابل • تواره

سن ، قنمق ، اسکی

توان • توانا • توانگر • توبان • توبر

گوج و اسم مصدر ، صیغه امر ، صفت ترکیبی ، کوچجیل ، تیمان

تونکی • توته • توجبه • توختن • توجه

برنوع لحفه ، بیله ، ترکی

تودری • توده • تور • توز • توشه

قوش اتکی ، دپه جک ، طودرغو ، ارزق

توش • توشس • توشت • توشمال

طاقت ، قفتلیق ، خزینه ، ایلخاجی

توشی • توغ • توله • تولیدن • تون

جان اتری ، سکسوکی ، کوچک ، بیخ

تور • توبل ت ته • تهک • تهم

قیتمق ، طار ، بیخ

تهی • تهی دست • تهیگاه • تیب

بوش ، الی بوش ، بوکر ، مختنث

تیز • تیر • تیر آتش • تیر دان • تیرم

تیره • تیره • تیره کوز • تیریج • تیریز

تیز • تیز • تیز دادن • تیز کام • تیز تابی

تیزیدن • تیشه • تیغ • تیم • تیماس

تیو • تیهان • تیهو

حرف الجاء

جابک • جابوک • جابلوس • جاج

جابلوسی • جاخسوک • جادر • چار

چارپای • چارده • چاردهم • چارمین

چارکون • چارو • چارو • چاروب

چاره • چاش • چاشت • چاشتگاه

چاشنگه • چاشته • چاشنی • چاشنکیر

جاف جاف • چاک • چاکر • چاکشو • چال

چالاک • جام • جام جام • جامکی • جامه

جامه خاب • جامه خواب • جامه وار

چامه • جامیدن • جامین • جاو جاو

جاودان • جاوید • جاویدن • جاه • چاه

جاهیوز • جامیدن • جاییدن جب چپ

چپلیه • چپ داون • چبغت • چبغوت

چبودی • جپه • جبه • چپیر • چپیره شدن

جبین جتر جتر • جتبن جخ • جخ • جخش

حجاج • جنیدن جد جدا • جدای • جذر

جدکاه

جدکاه جر چراه چرا • چرازار

چراغ • چراغپایه • چراغبره • چراکاه

چراکه • چرامین • چرامیزن • چرب

چرب • چرب دست • چربو • چربیدن

چرخه چرخ • چرخشت • چرخله • چرخه

جرست کردن • جرستیدن • جرز • جرغ

جرم • چرندو • چرویدن • چریدن

جریه جز چزد جغ جزدبا

قدسوز

جذق جس جسیدن جست

مثلثه

جستن . جستن . جستن جش جش

اسمک

جشکی . چشم . چشم پناه . چشمک . چشمه

چشم کشته . چشن . چشیدن جص جص

جع جعد . جغ . جغامه جغ جغانه . جغد

جغبت . جغبوت . جغرات . جغز

مثلثه

چغزابه

چغزابه . چغنه . چغو جف جفاله . جفت

جفتن . جفته . جفت . جفرسته

جفسیدن جق جقیدن . جک جک چکاچاک

چکاده . چکامه . چکاو . چکاوک

مثلثه

چکر . چکراکند . چکری . چکو . چکل

چکن . چکونه . چکیدن جل چل چل

جل . جلاه . جلب . جلد . جلغوزه

جلّه • جلوز • چلیپا • چلیدن • جم چم

چم چم • چماش • چمان • جمانه • جمست

جمش • جمسین • چملول • چمیدن • جن چمن

جنابه • جناغ • چنان • جنبه • چند

جنبیدن • جنداک • چندان • چندن

جنک • چنک • چنگ • جنک مرغ

جنک موزه • جنکال • جنکال خواست

جنکاوه

جنکاوه • چنکل • چنکوک • جنیدن

چنین • جو جو • جو • جواز • جوال

جوان • جوامرد • چوب • جوالجور

چوبپای • چوبان • چوزکره • چوزه

جورهر • جوسید • جوشش • جوش

جوشیدن • جوغری • جوق • جوک

جولاه • جوله • چون • چون • چونان

چوبین • جوی • جوبیاز • چه • چه

چهار • چهارخانه • چهارده • چهاردهم

چهارم • جهان زنده • چهر • چهره

چهل • چهل پایی • جهودانه • جهیدن

جهیوز • جی • چی • چیدن • چیر

چیره • چیره گی • چیره دست • چیره شدن

چیز • چیزی • چیست • چیستان • چیلان

چین

چین • چینور • چینه • چبین •

حرف حاء مهمله اگر از زبان دری دور

و از ملاحت او مهجور • لیکن بنا بر

تحریف و یا بر نقل از زبان قوم دیگر

بعض الفاظ • بجاء مهمل شایع است شده

پس واجب آمد که بیان کرده آید حاء

حاش • حاشا • حال • حالیا • حاما

حبذا . حبه . خذ حذل خر خسرزیران

حصیر حصیر . حکم انداز حم حمدان

حمدونه حو حواصل حی حیز حیف الخا

خاجوک . خاد . خاده . خار . خارا

خارشیت . خارش . خاره . خاشتن

خاشاک . خاشه . خاک . خاکدان

خاکروبه . خاکستر . خاکشو . خاک کش

خاکنمک

خاک نمک . خال . خالو . خام . خامش

خامشه . خامه . خاموش . خارچینه

خان . خاندان . خانمان . خان . خانه

خاور . خایسک . خاییدن . خایه

خایکینه . خایه ریز خب خباک . خبر پژوه

خبزدو . خبزدوک . خبزده . خبک

خبکال . خبه . خبه کردن . خبه خت ختلان

ختن • ختنبر • ختنه • ختنه کردن • ختوج

بر مملکت آدیدر

سنت

خجسته • خد • خدای • خداخون • خداوند

خدای کان • خدل • خدنگ • خدوک

خدیش • خدیو • خر • خر • خِر • خَراج

خراروش • خَراش • خراروش •

غوغا غلبه

خراش • خراشیدن • خراطین • خرام

خِرام • خرمیدن • خرایک • خربزه •

خریط

خریط • خردو • خرچیک • خریق •

خرنبوآز • خرتوت • خرجال • خرچیک

خرچین • خرچینه • خرد • خُرد • خَرد • خُرد

خرداد • خرده • خرده فروش • خرغ • خرش

خرزهره • خرزهر • خردهر • خرشش

مثله

خرسنک • خرسند • خرسیدن • خرفتن

خرفه • خرک • خرگاه • خرکه • خرکنج • خرکز

خرکش • خرکُش • خرکوش • خرّم • خرمهره

خرمک • خرنبار • خرند • خرنوب

خروار • خروسه • خروس • خروش

خروشیدن • خروه • خروهه • خره

خره چوب • خریدار • خریدن • خرنشیدن

خربوزه خز خز • خزان • خزر • خزف

خرمیان • خزند • خزیدن خس • خس

خسایندن

خسایندن • خسیدن • خستر • خستن

خستون • خستوانه • خسته • خستر • خسوع

خسو • خُسَر خش • خشاده • خشایدن

خشت • خشنجه • خشتك • خشك

خشك ابرار • خشك افزار • خشكار • خشم

خشكامار • خشکازه • خشل • خشم آلود • خشند

خشنود • خشنار • خشو • خشود • خشودن

خشوک • خشین • خشینار خط خط • خطکش

حرامزاده

خف خف • خفتان • خفتن • خفته

خفچه • خفرود • خفزده • خفنج • خفه • خفیدن

خفه کردن خک خکشک • خکیدن خل

بوغمق — بصمق

خل • خلاب • خلاشه • خلالوش •

خلج • خلخان • خلشک • خلم • خلندر

خله • خله • خلیدن • خلیش خم خم

خم

خم • خمانیدن • خمیره • خمر • خمجاخ

کوپ

خموش • خمیدن خن خنب • خنبره

خنبه • خنج • خنجک • خنجک • خنجرف

خنجه • خنجیدن • خنجیده • خنجیر • خنجیل

خنذان • خنیع • خندیدن • خنود • خنده خریش

خنفج • خنک • خنک • خنوک • خنوز

خنیار • خنیاگر • خنیده خو خو • خواب

خوابانیدن • خوابیدن • خواجه • خوار

باتورمق / اویومق / افندی / حقیر و ذلیل

خوازه • خواستار • خواستن •

طالب / استمک

خوالیدن • خوالیگر • خوان • خواندن •

بیمک / اشجی / سفره / اوقومق

خوانسالار • خواهر • خوای • خوائ •

طاتلو / قز قرنداش / طاتلو

خوب • خوج • خوجه • خود • خور

گوزل / کندو / گونش

خورا • خورابه • خورد • خوردن •

طعام / ییمک

خورش • خورشیدن • خوره • خوش

خوش

خوش • خوشاب • خوشه • خوشیدن

اسم مصلحت / صفت

خوک • خول • خولان • خون • خون

طکوز / قان

خون سیاوشان • خوه • خوه کردن • خوهل

اگری

خوی • خوی • خویوز • خوید • خویش

عادت / کندو

خویشاوند • خویشتن • خویله • خهی

قاوم / کندو / ابله

خی • خیابیدن • خیدن • خیرخیر • خیره

چیکمک

خیره شدن • خیرو • خیری • خیری • خیزاب

کلها طوغدی اولورن

قلقب بر کبک

اصلادوغ

خیزران • خیزکیر • خیزیدن • خیسیدن

برنوع معروف

اوره قونجیقالدر

ثنا کالو اصلادی

صیغمزاندن

قلقانالو

دوغدلی

خیک • خیکله • خیلانیدن • خیم • خیمه

تلوم

برنوع اوقندر

بیحخق

جراحتدن جیقان ایرن

چادر

جرمخه بسبوزقرندو بسی

خیو • حرف الدال داج • داد • داداَر

توکرمک

قراکو

عدل وداد دادن لفظندن ماضی

تنکری تعالی

دادر • دادر اندر • دادند • دادکر

ادر قرنداشی

اوکی قرنداشی

مشله

عادل

دادن • دار • دارا • داراب

ویرمک

سرای وحجرانشی لفظندن صیغه امر لفظه

علم شخص وصیغه مبالغه

علم شخص

دارپنیان • دارتیزه • داربوی • دارو

نیم اغاجی

اسکلجی

عود اغاجی

تدرمان

دارخال • داروی هوشبر • داز • داس

دیکن اغاجی وخار کله انشلرلر

عقل الجی دارو

بنج بخششه ارغه جوهر ارغیجی

اوراق

داسه

ادبعضی صوبولی تعاقب دیلم اصفهان

داسه • داس ودلوس • داش • داشاد

قیلجیق

بخشش

جلکیجه غربی

بخشش

داشتن • داشتن • داغ • دال • دالیزه

طوتمق

ف

سز

اسکنی

دال خال • دالوژه • داله • دام • داماد

دمکنه اغجی یعنی ایشلنجی قلم

اسکیجی

خنار

طوزاق

کویکو

دامغول • داماان • دامن • داموز

اوزن

انکی

مشله کی

صولوق

دامیدن • دانا • دانستن • دانش

صوت مق

بلکی

بلک

بلمنده بیلو

دانشکر • دانشمند • دانشور • دانک

بیلولی

بیلولو

مشله

بر منقالک التی بخشیندن بر بخشه دیرلی

دانیزه • داور • داوری • داه

مرجمک

حاکم

حکم

اوندوقیلمی

د آهول • د آسیم دب دبق • دبنگ

آج — یک طمغی

دبوس • دبه • دبه • دبیدن • دبیز

بوحماق — بالمق — قر

دبید • دبیرستان دج دجر دخ دخ

مکتب — توکرجه

دخت • دخر • دخترندر • دخترک • دختندز

مثاله — اوکیجی — کرد — مثاله

دخش • دخمه دد دد • دده • ددودام

مثاله — مثاله

در در آ • در آز • دار آرنالی • دارای

بوکتلی — مثاله — اوزون

در آغوش • در آغوش کردن • در اقن • در ای

قوجقلامق — قوجمق

دربالش

در پاش • دربان • دربند • درج • درخت

آقا بوجه — صندوقچه — کوتک وطیاق — آغج

درخت سنب • درخور • درخورد • درخش

آغج دیکنی — لایق — مثاله — شمشک

درخشیدن • درد • درد • درد آر • درد کردن

پیلدرم — اغری — اغریغو

درز • درد آده • درد پسته • در دشت

صواجتنی — ابریغ

درخاله • درغاله • درخش • درخشیدن

مثاله — علم

درم • درستک • درمنه • درنگ

اکلنمک معناسنه

درنگ کردن • درنکیدن • درو • درو آ

اکلنمک — مثاله — چکمک معناسنه

درواخ • دروآنج • درود • درودگر •

صاغلغه یوغو تمش صبری • اسنلک [illegible]

دروگر • درودن • دروغ • درون •

منشله • بچمک • یلان • ایچرو

دروه • دروه • درویدن • درغ • دره

دری • دریا • دریاچه • دریافتن •

دریان • دریدن • دریواس • دریوزه

درز • دزدآر • دز • دز • دزاکاه

قلعه [illegible]

دزاکه • دزخیم • دزد • دزدافشار

منشله • اوغری • منشله

دزدیدن

دزدیدن • دژک • دژم • دژند • دژنخچ کینک

اوغورلمق

دژغ • دژه • دژنیه • دژه گیر • دس • دست

منشله

دست ابرنجن • دستاوست • دستار

دستاربست • دستاران • دستارچه

دستارخوان • دستاس • دست ابزار

دست افزار • دستاوزار • دست آموز

منشله • منشله

دستان • دستانه • دستاهنک • دست برد

منشله

دست بند • دست رس • دستکار • دستگاه

صانع • حیران اولمق

دستکه • دستبو • دستنبویه • دستوار

مثله • مثله

دستور • دستیار • دستینه • دسکره • دسمره

دسه • دش • دشبند • دشت • دشتبان

قینجی

دشتوان • دشخوان • دشنام • دشنه

مثله • سوکمک • خنجر

دشوار • دشناد • دغ • دغا • دغد

دغدغه • دغل • دغول • دف • دفتوک

حرامزاده • عاشقه

دفه • دک • دکان • دکانچه • دکر • دکرکون

نقصه • دکانجک • دیکر

دل • دلاله • دلاور • دل • دلب • دلبر

کوکل • بهادر • چنار اغجی

دلدار • دلربا • دلستان • دلسوز

دلفین • دلکشای • دلنواز • دلیر • دم • دم

بهادر

دم • دمابر • دما • دماور • دمار

قیغو • انتقام

دمار آوردن • دمامه • دمچه • دمزدن

انتقام الق

دمغزه • دمل • دمنه • دمه • دمیدکی

دمیدن • دن دن • دنب • دنبال • دنباله
قوبان / قویروق / آرد / آردنجه
اوغورمک واوت بیتمک وبیدا سمک / وصیله وقتی بلورمک / ...

دنبل • دنبه • دند • دنقه • دنکل • دنه
چبان / قویروق / احمق وجب السلاطین / قوبجه که بغدادده اولور / ابله وچیانداملمسه
دنکاله • دنه کرفتن • دنه کرفته • دنیدن
طولوکه بغز / بتجکی ایتمک وبیمک / بیلنکسنه / صالحضالی نازنله یورمک

دو • دواج • دوادم • دوازده
ایکی / جبجبادرته / تخته مشالو ایکی / اون ایکی
دوال • دوالپا • دواله • دوبچه
قیش / قیش بلا ایکی / اوشنه / بسجان
دوبرازران • دوپیکر • دوچندآل
قنغوا بللدنبی دسکسکنز / جوزابرجی / ایکاودرفیه دوچنداف خط ده
دوخ • دوختن • دور • دوداهنک
جسی اوقی / تکمک / ایروخوود دنشن / تخان بع

دودر • دودله • دورمان • دوده • دور
چیوان / ایکی یچم تمغ بوعقبیله معاسنه / جانب / اوبه / ایراق
دورباش • دوروی • دوزخ • دوزه
چماق قطیاق / ایکیوزلو / طامو / بتحوق
دوست • دوستکامی • دوستکان •
ف / کیشنک حاجاتی دوستلک / دیلدوکجاوذره اولق / معشوق
دوستکانی • دوسر • دوسکر • دوسنده
طولوکه ایچرلی / بولجر / صوایچی / یلشوکن
دوسیدن • دوش • دوشاب
صومق / دوینکه اموز / بکمز
دوشیزه • دوص • دوغ • دوغوا
قیزاوغلان / معدصوبیار ایران / ایراناتنی
دوغه • دوکو • دوقو • دوک • دوکارد
باغنعقیبده جمیحو وجبنه جوکی وغرجنجیکی / پیادکسه بکجی / مشاله ایکی / یسنده

دوغ چکاد • دوکان • دوکریسه • دول

دوله • دومویه • دون • دویدن •

دوبیست ده • ده • ده • دهار • دهاز

ایکیجیوز

دهان • دهان دوغ • دهانه • دهره

دهش • دهشته • دهقان • دهل •

دهله • دهشت • دهن • دهن بند

دهنه • دهو • دی • دی • دی • دیبا

معروف

اطلس

دیبه • دیبادر • دیبا آدین • دیبا آیین

دیهیم • دیدار • دیدبان • دیدن

دیدن • دیدنی • دیدگاه • دیر • دیرزه

دیرینه • دیس • دیش • دیک

دیک • دیکپای • دیکپایه • دیگر

دیگر دیک • دیلمک • دین • دینار

دینار رویه • دیو • دیواسپیت • دیوه

دیوانه • دیوانه سک • دیوپای •

دیوادار • دیودارو • دیوکندم • دیولاخ

دیوه • دیه • دیهیم • دژه حرف را

را • راد • راز • راژ • راست

راسته • راسخت • راسن • راسو

راغ • رام • رامش • رامشکر • رامک

ران • راندن • رانین • راود

راوق

راوق • راه • راه آورد • راهبر

راهزن • راه شاه • راهکذار • رای

راهنمای • راسمول • رباه • روخه

رت • رت • رجله • رخ • رخام

رخبین • رخت • رخسار • رخش

رخشان • رخشا • رخشیدن • رد

رز • رزد • رزم • رزغ • رژغ

رس رس • رسانیدن • رست

رستاخیز • رستخیز • رسن • رستگاه

قیامت / ایپ

رستم • رستمین • رستن • رستن

رستنی • رسته • رش رش • رشت • رشت

رشتن • رشته • رشک • رشکه

رط رطل • رع رعد • رعنا • رغ رغند

رغنین • رغوه • رف رف • رفتار

رفتن

رفتن • رفتن • رفت و روب • رفوه

رفوکر • رق رقان • رقصیدن • رک رک

رکاب • رکزدن • رکزن • ...

رم رق • رم رمکان • رمه • رمیدن

رنبه • رنج • رنجیدن • رنده • رندش

رنج • رنده • رندیدن • رنگ

رنگاور • رنکرز • رواس • رواق

پیچیده قالوق یعنی کوکه چیقدی

دلکو

مثله

روان • روانخواه • روباه • روبه

جان و رفتن، لفظندن صیغهٔ مبالغه که فاعلدر

روبیا • روخ • رود • روه • روز

کوردی — نغمه سیتوره — ادماق و کوکنجی — نغمسیتو — کوز

روزبان • روزکار • روزن • روزه

چتو بکجی — محروعز — بجه — اوجه

روزی • روستا • روستازده • روستایی

بعذق — ایل — اوده که ایله و کیده طوغتی اوله که

روسنجح • روش • روشن • روشن

کوکتینی — قدره ویریتی — بجه اغجه و چره ایچی — ایدین

روشنا • روشنایی • روشنی • روغن

اشتقاق و دهن — اشتیاق — ایدینلیق — یاغ

روغناپس • روغن جوش • روغنین

قیلغاوجه — بیشتی — جرجنه

آب حیات ... ایدی ... دیرلر

روله • روهن • روهنا • روهینا

مثله — کلوکی بجاوذر — الذی ... وقیروغ

روی • روی • روین • روینه

یوز — تنج — چنار اغاجی — مثله

روبینه • روبین • روبینه • رهاکردن

مثله — قچدن و جیقجق — مثله — قورتمق

رهانیدن • رهبر • رهزن • رهگذر

مثله — قولاغوز — یول اورجی — یولغیقجی

رهنمای • رهنمون • رهوار • رهی

یول کوستریجی — مثله — یوروغه — قول

رهیدن • رهایی • ریباج • ریباس • ریچار

قورتلمق — قتنوعجولی — مثله — تنغر

ریختن • ریخته • ریخن • ریخیز • ریدک

دوکمک — دوکلمش — ومنتخذ — صبان الکی — اوغلان

ریز • ریزان • ریزه • ریزیدن

ریستن • ریسمان • ریش • ریش

ریشه • ریشیده • ریق • ریک

ریکاس • ریکاشه • ریم • ریمق

ریمن • ریمه • ریو • ریواج • ریواش

ریونج • ریهیدن حرف الزاء زا

مکسوره که حرفیست بمعنی از من و عن ودر شعرها آ

بسیار

بسیار آید شعر اگر روزی باستعداد بودی

زناد ان تنگ روزی تر نبودی

زا زاج • زجهود • زاد • زادخواست

زادن • زار • زاری • [illegible]

زاریدن • زاستر • زاغ • زاغنه

زاغر • زاغه • زاک • زال • زامیا

زان • زانیس • زانو • زاور

زاوش • زاولا • زاهری • زآیدن

زب زبان • زبان • زبانه • زبر

زبان بره • زبرتنك • زبند • زبلانه

زبك زخ زخ • زخش زد زدن • زدود ن

زر زر • زرادشت • ژراغن •

ژراغنك • زراندود • زربفت • زرد

زرداب • زردچهره • زردست

زردشت

زردشت • زرساو • زرفین • زرنك

زرنه • زرلی • زرو • زروع

زروغ • زروك • زره • زره

زریر • زرین • زسیمن زس زستن

زش زش • زشت • زشتن • زشتیا د

زغ ژغار • زغاره • ژغال • زغیر

زغرناتش • زغن • زغند • زغنك

زُفت ۰ زِفت ۰ زفت زفان

زَفر ۰ زفرین ۰ زُفک ۰ زُفکاب

جکانی / چیوکورکی / چیچو خوردی /

زقرفیدن زکاب ۰ زُکام

زکال ۰ زکام ۰ زکپ ۰ زکور

کود / طماغ / معاذالله / بیخبر

زگیدن زلو ۰ زله ۰ زلفین ۰ زلیفن

سلوک / قنقجبرکی / مثاله

زمجک ۰ زمستان ۰ زمیج ۰ زمه

زمی ۰ زمین ۰ زمرد زن ۰ زنبار ره

جبهو / مثاله / ف

زنبره ۰ زنبور ۰ زنج ۰ زنخ ۰ زند

زندباف ۰ زندبستا ۰ زندستا ۰ زندو

بلبله / محفظه تفسیر / مثاله

زندکانی ۰ زندواف ۰ زنده ۰ زندیج

دیولک / بلبل / جیجی

زنج ۰ زنک ۰ زنکار ۰ زنکلاله

زنکله ۰ زنکله ۰ زنویدن ۰ زنویه

زنهار ۰ زو ۰ زوار ۰ زواش

زواغار ۰ زواله ۰ زوان ۰ زوان بره

زواه • زوبین • زور • زورنیم

ستغین / قوت / اجر / اخذ / معفو

مجسبالی چوب بستن یمک / الکندرکی

زوش • زوشیدن • زوله • زوره لیدن

صعب دفنحک کلکو / بسیجز چقور / طورغای / اسیاج بوندمو

زونج • زه • زهاب • زهار

تحوق / باجی کوتنی و کلمه تحسین / بسیجز نو / قسیو

زهدان • زهر • زهره • زهش

مدن / اغو / اقدوبحاد / سرنخ جماعدرتخ

زه نحا • زه نخاد • زه وزاد • زهی

ادکه و شعه دکد کلوبسنعو / مشاه / دوده دوغی / کلمه تحسین

زی • زی • ژی • ژیان • زیب

بنگان / جقسید که صوابی کالبی / حیبت / بخزکم

زیبا • زیبان • زیبا شدن • زیبق

بنخلوجه بوشنلو / رغبت / بخلوجه بوشنلو / بسنک تنحیرنوه

زیبیدن

٥٩

زیبیدن • زیتار • زیر • زیردست

اکیسی / زینون بخالی / آسنعه / خرعیب

یوشنو / دیو لمک / فقیر

زیره • زیز • زیرفون • زیستن

کمنوتذی / تیاده صوغانی / تنه اکین / پهلک

زیغ • زیغال • زیف • زین • زین پوش

حصیر / قنح / ادبسونکی / فتنه دوایی / غاشیه

زین سپس • زین کومه • زینهار • زینهار

ابرخانبخ / خرانج کذار کافر / صلا

کلمه تنبیه و بعیده

زیور حرف السین سا • سانکین

فیدنفصه کره / الوند وطونوکی / بیوکنی

ساتکین • ساج • ساجور • ساختن

مثله / ابنوس / ایت کیمکی / دوزمک

ساد • ساده • ساده کردن • ساز

ابجر / مثله / ابرعق / سعجیو

سیارآ . سارخک . سارج . سارک

مثله / اوسغون ابقالوایز / عنبرخصی

ساربخ . سارنک . ساروج . سارز

مثله / مثله / ایلجی / براق وساختن لفظندن صیغهٔ امروصف ترکیبی

سازاک . سازق . سازکار . سازکا ر

دهلیز / ایلچی / بحر / الت / موافق / ساغینج

سازیدن . سائین . سال . سالار

دونغز / ییل / لطیف وتیزه / بیکلرباشی

سامان . سامونا . سان . ساو . ساو ن

بوده وعقل و / اینکا / نزاده / خراج / کلنج / سنغنوع

ساوین . ساویدن . سایه . سایدن

مثله / تیربیکدو الکک / کولکه / تیربیکدو الکک / وجه واعتقاد معناسنه

ب سیار . سبار . سیاری . سیاس

منت ودنکلی / صیحادلی صاحب / سپردن لفظندن صیغهٔ امروصف ترکیبی / معناسنه وکنده صیادن / اولی ومتاع البدن

سپاسه

سپاسه . سباغ . سپاه . سپیدچین

لفظ / ریحان / چیری / دوستایجی / دیدیکلری جنس

سپر . سپرغم . سپرجی . سپردک . سپردن

قلقان / شادیلیق / بغلیق

سپرز . سپرم . سپری . سپری شدن

طالاق / سپرغم معناسنه / مثله / تمام ولوت

سبزه . سپست . سبستان . سپیدبینی

چمن / یونجه / نوعٌ من الطیب / ومعجونٌ مجموع

سبک گذار . سبلت . سپنج . سپید

بیغ / بحر برزار / اوندلک / برام / بیدیکی / بیض

سپندان . سپندان تلخ . سپندان حرف

مثله / اسپات / حردل

سبنگور . سبو . سپوختن . سپوسیس

ابت / قنغر / صغرق / سکلیجی / سپوخ / کیکرک

سپوسه . سپه . سپهبد . سپهدار

سپهسالار . سپهکش . سپید . سپیدان

سپیدپا . سپیغ . سپیده دم ست

ستا . ستاره . ستارچه آتش

ستاغ . ستاک . ستام . ستان

ستانه . ستاوند . ستایشگاه . ستبر

ستدن . ستبانک . ستردن . سترک

سترنگ

سترنگ . سترون . ستنک . ستل

ستم . ستاوند . ستنبه . ستوجه

ستودان . ستودن . ستور . ستوراب

ستون . ستوغ . ستا . ستخ . ستیز

ستیزه . ستیزیدن . ستیغ . ستیم

ستیهیدن سخ . سخت . سختن

سخش . سخن . سخن در . سخن . سخنو

سخن چین • سخیف • سد سد • سدره

قوغوجی / الکیمه سعادت / یوزن

سُدغ • سدکسین • سده • سذاب

قباجه / سایه یکجه بیجی / معلق نوسی

سر سُر • سرآب • سرآجه

باشنی واقع / اولکه برینه / حجره

سرآهر • سراغوش • سرای

باشندن باشه / قوجاق

سُرب • سرپاس • سرپایان •

قورشون / چوماق

سرپسر • سپرت • سرتاسر • سرتیز

برابر / باشدن باشه / مثله

سرخنگ • سرخ • سرخاب • سرخاره

قیزل

سرخباد

سرخباد • سرخجنگ • سرخسره • سرخس

سرخار • سرخشت • سرخک • سرداب

سردابه • سرده • سرده سر • سرزنش

سرسام • سرش • سرشاخ • سرشت

سرشتن • سرشک • سرغین • سرفه

سرف سرف • سرفه • سرفیدن

سرگشته • سرکین • سرگران • سرکین کردن

سرم ● سرما ● سرموزه ● سرمه ● سرنا

صوقوقلق / شمال / آیاز / بوینی / صوقان /

سُرنا ● سرنجام ● سرند ● سرنک

صُرنا / صوکی اوجی / الکک / سرنکیدن لفظندن صیغۀ امر /

سرنکیدن ● سرو ● سروا ● سرواز

پرچولنمق / بوینوز / پاره دن سوز / پاره رقصه / باشی اجوز /

سرود ● سرودکفتن ● سرور ● سروش

ایر / ایرلمق / باش کیتنی / سلامت / فرشته /

سرون ● سره ● سُره ● سرهنک

اوجه / بکرچه وهر نسنه نکر ایوسی / چوبباشی /

سَریر ● سِریر ● سَریش ● سِریش

تخت / اینکم سیغر / سراغو نمد بوغازی / جیلیشی /

سریشم ● سربلند ● سرای کاه ● سیرون

بیلم / کوجیجی / قالتوبغ / باد باشی /

سریدن ● سیرن سز سزا ● سزیدن

اوجه / لایق / لایق اولمق / ایرلمق /

سزاوار ست سست ● سست اندام

لایقلو / کلشک / یُلجه /

سط سطل سع سعتر ● سعتری ● سُعد

صوصق / کویکی اوتی / بنیجی عوجی / طالع /

سغ سَغ ● سُغ ● سغد ● سغده ● مثاله

دمرکو / حاضر ومهیا / وبالی بوکلشی قوجه / اوا ده وکنه بیلمشی اوو /

سغر ● سغدی سف سفال ● سفالین

بحر نوع قبیله تر / سفتسی قنکروو باد امکن قیجی / سفتسدن او لجغی خوقی /

سُفت ● سَفت ● سِفتن ● سفته

بر نوع قچی صم تیسا / سکندر / دلکک / دلمشه وکشنکه که کو مدی /

سفج ● سفچه ● سِفله ● سِفند ● سفید

دوکلک / مثاله / اوشندک / قوفندن نیلونکی وهر دلو نسنه / اق /

یعنی اوسلنمش / هلیله کی نغه خرمایی ونکاز ارسی / سقیفه موفع بالعیش /

سفید آب • سفید با سق سقط •

اسفیداج / بر مخصوص اشنی ادیدر /

سک سَک • سُک • سِک • سکالی

ایت / بوحیوان نقوند اوره دره / سمر که / قونزه /

سکاجه • سکارایخ • سکارو • سکاله

خنبوز / توقره دن ا نکره جرجوق / جکو وبخه / ایتیوق /

سکالیدن • سکبا • سکبه • سکر

صنوصنق / الکتخ اشی / تیسکیم / برنوع کپو جغه اوره دن نوفه /

سکرفیدن • سکره • سکسار • سکلاتی

سوچکمک / ف / برنوع مخلوقدر ایت بشاسلو / قیتنده /

سکم • سکذر • سکنکور • سکنه

جوغد / تقله او رمق / ایت نمقی / برنوع کپو جغه اوره دن نوفه /

سکیزیدن سل سَل • سِل • سُلقور

چلقنوق دیجوق / اوکن / اتخه اغوری / چیبلکن /

قیفلنبغه اوینج / غ انعی /

سلم سم سَم • سُم • سمار • سماروغ •

اوغلاندن بخشی / الحینق / طوماردن منتی /

سمانه • سمج • سمح • سمر • سمن • سمندر

بلکه جبین / بطعوم / مثلثه / حکایت / برنوع لجغه جیحالکده / کالوکبی برجانور که او دجده نیفز /

سمندل • سمندور • سمنو • سمنوا

مثلثه / مثلثه / امتسه اسنیخ / مثلثه /

سمه سن سنا • سُنا • سنار •

تنذ / سنابکی / صونکصیغه یدیکی کالو بنچ / برنوع جغدن خرمای بندکه افلای /

سنان • سَنب • سُنب • سنبخ علم شخص

سکودمی / بردن کسمه اولق / طینغه بدن کسمه اولق /

سناده • سنبان • سنبل • سنبح اوجه وقلو ییراغی

سیم پاره طاشی / ف / علم شخصد لغوهنعتی صیغه مبالغه / /

سنجاب • سنجد • سنجدبوی • سنجه طرفی

برنوع خاورد بیجان کبی ویعضی ترسنی کلمکدابتدی / اوجه وقلو یپراغی / برنوع کلکلد /

سنجد کالکی • سنجیدن • سند • سنجان

طرتیق / عنّاب / سنجیده / حرام زاده و بر مشهور اقلیم اددیلر / اعرابیم /

سندروس • سندروس • سندرغ

اول که عربه تعریف اولدی / صندلوس تعبیر / حرامزاده / سنجیده /

سندل • سنج • سندبان • سنک

بشتوق / بوغونی توق / بلورد اغجی / طاش /

سنک پشت • سنکچه • سنکدان • سنکیم

قبلوبغه / طوکله بغز / بحکاک / طاشله یرجم اعکن /

سنکسویه • سنکلاخ • سنج • سنکم

کورد کنبغ / طاشلو بر / اوموز / جمند /

سنکور • سنکه • سنه • سنبه • سو

قفا عمامه‌سی بنجه / طوکله هواوی بغز / لخته بالو / برنوع فتح ده مرکز صوی بکی بیله چکر /

سو • سوار • سواغ • سونام •

بکا و سوی / اتلو / قطعه / بیچکی /

سوختن

سوختن • سوخته • سود • سودن

کویمک / کویمش وقاق / اصغمق / اشکوی و اشلمق / دخی استعمال اولنور /

کویمک و کویندرمک / سود لفظندن ماضی و مصدر مقامنده

سور • سوراخ • سوز • سوزآ

دوکون / دوکک / کوینمش و یقیش / اجدغن و کویندرمه /

سوزن • سوزه • سوس • سوسمار

اکنه / سخره / کوه / بوبو نبشتی ادویه دلکی دلکی ایدن طبیعت /

سوسن • سوفار • سوفان • سوفال

ق / اوق کزی و یغدری / مشاله /

سوفچه • سوک • سوکند • سول

شونشه و شیک / مصیبت و کوسه رکی / انذ / طبان /

سولی • سوم • سومان • سونش

صباد / اوجنجی / بیچوته ندره بوبرکی ادیدر / اکه ادیغی /

سوهان • سوه • سوهیش • سواهش

اکه و دیرنی / اکلکی اسی و اکه اودیغی / مشاله / مشاله /

سه سه • سه پای • سه پایه • سه دره

اوج / مثلثه / قورقیجی

سهم • سهمک • سهمکین • سهمناک

اورقو وخوف وقورقو ونصیب / مثلثه / قورقولو

سهی سپی • سیام • سیاه • سیه

طوغری وسروصیغی تبر / اوقوز / ماوراء النهر طرفنده بر طاغ ادیدر / قره

سیاه چرده • سیاه روز • سیه کاشه

قره یغز / قره کونلی / بخیلدن کنایتدر / قنیقجه اغاج

سیب • سیبا • سیچیدن • سیخ

الما / مرکب بانجی / برغلق / معروف

سیدع • سیر • سیر • سیرش

طقوز چوق اویون / طوق / سرمساق / برغنک

سیرکوبه • سیرناس • سیرنک • سیرو

سرمسوتو چکک / برچرغ غلتید / فرنکلک دکلی / وادی دیو / سیمرغ / یکید / اواز / اوتی

سیزده

سیزده • سیستبر • سیفور • سیکبا

اوناوج / الطلس جنسندن بر نوع قماشدر

سیکی • سیلابکند • سینه که • سینکه

سوبجی / سیلاب چوکی / سوجی / مثلثه

سیلی • سیم • سیماب • سینه • سیه

سیلی / کومش / سندکه یعنی زیبق / کوکس / قره

سیه پوش • سیه چرده • سیه روز

قره لو کیان / قره یغز / قره کونلو

سیه کاسه • حرف شین شین ساکن که

بخیلدن کنایتدر

با آخر کلمه ملحق میشود بر دو کو آیست یکی

ضمیر غایبست سیحو جانش • و دیدمش

و شنیدمش و احکام افعال او همچو
احکام تا حطا پیست که بر تفصیل در اول
حرف تا بقلم آمد • و دوم علامت اسم
مصدر است • که بآخر صیغه مجرد
ملحق میشود • اسم مصدری میشود چون
دانش • و پرسش • و پرورش • و بخشایش •
و افزایش • و کشایش • شا شاباش •
کلمه تحسین

شاباتک

شاآبانک • شاآبوران • شابورقان
بر نوع اغله · مصروع لاییتنه چقق اولور برنوع دبردر · احکیک البلک

شاپرک • شاخ • شاخصار • شاخک
قتهدق · بیتوند بیتق · بیتوز قیونغی · چقلغنده عبارتدر

شاد • شاداب • شادان • شادباد
سونار کسه · صو لی و تازه وترو تازه · سونز کسه که · اسور بلوو کونلک

شادروان • شادوان • شاروان • شادکام
مشله · مشله · مشله · سونار کسه

شادمان • شادکونه • شاذنه • شادورد
مشله · ایجیجی عوهت · مرجمک طاشنی که معروف ادویه دندر · ای اغیلی

شادیدن • شاره • شاریدن • شاشه
سوغی کسه که · تلبند · صوبیغلق · سود وکر

شایسته دان • شاشیدن • شاکار • شاهنگ
حقق · ایشمک · تخته ایش · تجمیع

شام • شاماک • شامس • شاموس

اختتام

شان • شانیدن • شاندن • شانه

طرمق — مثله

شاندان • شانه دست • شاهید

معروف

شاوغ • شاوی • شاه • شاه انجیر

شاه باج • شاهبانک • شاهپر • شاهتر

مثله

شاهبلوط • شاهبوی • شاهدانه • شاهرخ

شاهسپرم • شاهسفرم • شاهصنی • شاهلوک

مثله

شاآبان • شاآیستن • شایگاه

مبلغ — بوغمق

شب • شباط • شبان • شبان روزی

چوبان

شبانه روزی • شباهنگ • شب پره

مثله — یلدزی — پاره سی

شب پوش • شب بوی • شبث

قنغان

شتاب • شبدیز • شبرم • شبرنک

شبستان • شپش • شبشت • شبشه

تلخانه — بیت

شبک • شباکه • شبکور • شبکیر

اکلنمش [illegible] آلتیغی — [illegible] قوچی

شبنم • شبوط • شبه • شبهنگام

چیه — بجنج وبجوق — کنایه اغاج وبیجه لك

شبی • شبینه • شتاب شت شتابان

دریه که بیچه [illegible] — بیچه‌لك — اوکمك معناسنه — اسم مصدر — صیغهٔ مبالغهٔ فاعل

شتافتن • شتالنك • شتر • شتربان

اوکمك — جبلکد — دوه — دوه‌جی

شترغاز • شترمرغ • شترنك شج

دوه قوشی — شطرنج — [illegible]

شجام • شجودن شخ شخ • شخا • شخار

[illegible]

شخت • شختن • شخش • شخیدن

التون [illegible] — [illegible] — اسکی وبسك [illegible] معناسنه — طینق

شخشیدن • شخودن • شخولیدن

سبیجمك — طرمق — چخرمق وکوزه کورلك

شدف

شد

اولدی معناسنه کلور

شد شدف • شدکار • شدن شر

طبل — [illegible] — اولمق

شران • شرپین • شرن • شرفاك

شوره‌لیان صو — [illegible] بیخی — اوتو [illegible]

شرم • شرمسار • شرمیدن • شرنیه

اوتانمق — اوتانجق — اوتانمق — [illegible]

شریدن شس شست • شستن

اوغار [illegible] باشنده باش — یومق — التمش واولته — [illegible]

ششس ششش • شش • ششتبر

صو [illegible] — الیکی — اویکن — [illegible]

شششنج شص شصت شغ شغ •

[illegible] — التمش — صغر [illegible]

شغا • شغاره • شغ • شغودن •

[illegible] — [illegible] — مشاله — [illegible]

شغور • شغه • شغیدن **شف** شفا • شفاد

عیب و قباحتله یوقلنمق • الثغ • حالات و قنماج • بیکجه هادیه دیمک

بدسوق • الدوایه قلتو

شغانه • شفتالو • شفتالود • شفتاهنج

بر نوع قوش آدیدر • جیجکلرنک جمعی • مثله • بر نوع شفتالودر

شفرنک • شفره • شفته • شفته

قیقد • شوریده • بوکرکجی اقوبسنج کی • عقیق قیلجیکی آغزی

شفک • شفود • شغلیدن **شق**

کوزی و مغشید کیتی • حمام • سقلیوبر بوملک

شقا • شقر • شک **شک** • شکار

بزکش • کلجک • چیچکلرجی • بلجیرکی • اوی

شکا • شکاف • شکافتن • شکافه

اولمغ فخنو • بارمق و صیغه امر و صیغه بکی • برمق • بر نوع جحه ادی

شکافه • شکال • شکر • شکردن

نغمه کل • طوشنق • بر نوع اوتورد • اولق

شکرف • شکرفیدن • شکره • شکستن

قوی و بخت • قولقلو ویسلانمغ اولمق • اوکی کرکس کلجی • حاصلو اولمق • نسنه • بر نوع چوبلق

شکفت • شکفتن • شکفیدن • شکه

عجب و صیغه امر • بجلو • مثله • بر باده که بونسنه • قوتو بدی

شکلیدن • شکم • شکم درد • شکنب

بر نوع دیبلق • قرن • قرن آغریسی • قارن

شکن • شکنج • شکنبه • شکنبه وا

بکلوم • قیوحم • معروف • اشکنبه اشی

شکنه • شکوخیدن • شکوفه • شکوه

ای • صوبجب سوملک • تیجک • حشمت و پرنتیو

شکه • شکیب • شکیبا • شکیبیدن

مثله • صبر • صابر • صبر ایتمک

شکیل **شل** شل • شلپوی • شلغه

طوشنق • حجبه • اقونوبلدو میج • ب

شکاف

شلنك • شلم • شلو • شلوار • شله
جوكلك • اندام • ايچ طون • دخان ايچمكدر • بوستانجي خوركر • كمه قوزيني بچوق تيري

شله • شلوهستج • شلوهك شم شتم •
ام • ديمور كجي • مثله • چاره فنداور • قليون

شما • شمار • شماريدن • شمان
سيز • صيمق • صنعتقو صبه • قفان

شمر • شمردن • شمشاد • شمشار
صوخيالي • صيمق • چمشير اغاجي • سقز ابنوس اغاجي

شمشير • شمغند • شمن • شمه
قليج • دامغه بنه طيان كافر • المحكة باقي سوده

شميدن • شميد شن شنا
كوغنكو صو بيعو • بيهوشلق • ناراجه • صوجه يوزمك

شنابر • شناختن • شنار • شنار
يوزنجي • بلمك • خرسيون • صوجه يوزمك ايسجي

شناو

شناو • شناور • شناوكردن • شناه
يوزيجي • مثله • يوزمك • صوجه يوزمك ايسجي • يعني صوجه يوزمك

شنبليد • شنبليله • شنج • شنخ
لسم حمي • صوغان چيچكي • بوش • مهره اوتي اغاجي

شنجار • شنبد • شندف • شنگ
انجلك • قنغي بوري • طول • خرطوم وبر كوجي اغاجي

مشنگ و مشنگ • شنگار • شنگال •
اوغري اوبدر • انجلك • مثله • زنجير

شنكل • شنگينه • شنوا • شنودن
شاهد مطبوع • توقايه و منند • اشتكي • اشتمك

شنوشه • شنه • شنه • شنيدن
اقسودمق • بنا • ات كشنيسي • اشتمك

شو شواد • شوخ • شوخيدن • شود ن
طوغ • كير باتمغ اولنمسه • كيرلو اولمق يا خود اولمق • اولمق

شور • شوربا • شوره • شوکرزن

طوزلو / معروف / ایچیلعون

شوریدن • شوخ • شوش • شوشه

قریشمق وقریشدرمق / شقره / دکلیجیق کسکه / پسکه و چبوق

شوشمیر • شوغ • شوغا • شوغاه

قافله صغیر / بوینوزی قالمق / اغیل / مثله

شوکا • شوکاه • شوکران • شوک

مثله / مثله / بالدران / قره بوداق

شوله • شولیدن • شومیر • شون

تدیس / بیکه

شوندر • شوهر • شوی • شوی

چکندر / عورته ایر / طعن

شویت • شوید • شویلا • یعنی • شیلا

مثله / مثله / قواینجی / هرکز

شیار • شیان • شیب • شیب

ندس / قره انشوقی / اینشو واشغه و آلت و بشی

شیت • شید • شیدا • شیداسب

طوعاوقی / کنش / دلی / علم تخصص

شیر • شیر • شیرار • شیراز • شیراملہ

ارسلان / سود / جواد کوشه تیغی / طونغ / صویله اصلنمش

شیراوژن • شیرخت • شیرنج • شیرمشیر

ارسلان اولیجی

شیرخشک • شیرین • شیدر • شیرنیکار

سرخشت / طاتلو / الله تعالی / حلواجی

شیرز • شیرزق • شیشلك

تنکری تعالی

شیطره • شیفتن • شیلان • شیلم

سرکله / مفتون و فریفته اولمق / پادشاهلر سماطی / مثله

شیله • شیم • شین • شیو • شیوزبان

شیون • شیوه • شیهه •

حرف صاد در صاد که صفت اطباق

و استعلا و صفیر جمعست قیاس

ملاحت این زبان آن اقتضا میکند •

این حرف مفخم از وی دور باشد

پس آنچه مقلوبست • یا منقولست و یا در

اصل

اصل سین است صا صاف

صب صبا آر • صباغ • صبر صد صد

صد پای • صد برگ • صدف

صدفه صع صعتر صف صفدر

صفرا عون صل صل صم صمغ صن

صنوبر صو صوطل حرف الطاء طارم

طاق • طالعون • طالبقر طب طباشیر

طبرخون • طبرزد • طبسه • طبل • طبله

طبلقوا آنجی طول قاپی

طبل باز • طبلک • طبیدن طر طراز

طولباز دبلک طلبق

طرازیدن • طرخ • طرخون • طرزه

طروان • طرنج • طرید طس طسوج طش

طشت طغ طغرای • طغری

طل طلا • طلایه • طلبیدن • طلق طمن

طمنی طم طموس طو طورک • طوطک طی

طیره

طیره • طیره شدن • طیریدن • طیلسان

خشم اوصود مق

فصل ۞ آنچه باعین مهمل در

پارسی نقل کرده اند منقولست ویا محرّف

عا آ عاج عج عجه عد عدبه ع عروس

عروس پرده • عروسی • عط عطرفان

عک عکه عل علغدان • علک • علک رومی

سقسقان

عن عمل عن عناب عص عصیده • عنده

عو عو • عورت • عوسج عي عيو

حرف غا غاب • غاره • غاج • غاز آ

فاسد واکشی سبوی • وارث قلدون کنی • ابوته وغنچه

غارجی • غاز غازه • غاش • غال

اوزکه بخند اولد • غاینده مخلص اولید دوست • طاد نهان

غالوک • غالیدن • غالیه • غاوش

غاو رشوه • غاووش • غاوشنک

مثله • مثله • اوکلندن

غب غباره • غبازه • غبج • غبنی • غبری

قذر • صبان • مثله • مثله

غبغب غت غت • غتره • غد غدوه

ابله • عجز • [illegible]

غذنک

غذنک غر غره • غره • غراشیدن

[illegible]

غراما • غرب • غرب • غرجه • غرد

[illegible]

غرش • غرس • غرغنجه • غرفه • غرم

غضب • مثله • [illegible]

غرم • غرماه • غرمیدن • غرمیده • غرن

[illegible]

غرنبه • غرنبیدن • غرنج • غرنک

[illegible]

غرو • غرواشه • غرباسنک • غریدن

[illegible]

غریو • غریوان • غرویدن غز غزب

[illegible]

غژغاو • غژم • غژیدن • غژیدن **غس**

قطاس اوکوزی / قالقمش قیل / قالقمش اولق

یبان صغیریکه قوتیروغی خوتاز ایدرلر

غس • غس کردن • غساک • غسل

اولکه کندیه ایسپ یوره / کندیه ایسپ چمک / مهادرفی

غش غش • غش • غش مشک • غشان

خیانت / امدمک / [illegible] / مهادرفی

غف غف • غنج • غنج • غفچی • غفتری

فهمیسنه / اویقالی چیقدیسو / مثاله / مثاله

غفنج • غفه • **غل** غل • غلاله • غلام

صوتوق صوصوق / [illegible] / باغ / [illegible]

غلامباره • غلیکش • غلیکیدن • غلبه

مثاله / [illegible] / مثاله

غلج • غلج • غلطانیدن • غلطیدن

کلید / دوکوم / یوالندرمق / یوالنق

غلغل • غلغله • غلغلیج • غلغلجه • غلفج

غوغا غلبه / قیقو / [illegible] / مثاله

غلو • غلیجن • غلیزن • غلیواج • غلیواز

مبالغه / [illegible] / قره ایلجه / مثاله

غم غم • غم • غمان • غمخوار • غمزه

قیقو / قیقودا / قیقو یمجی / [illegible]

غمکسار • غمکساری • غمگین • غملول

اوکوزد / اوکوزلیک / قیقولو / [illegible]

غمناک • غمنده • غمیاز • **غن** غن • غن

قیقولو / مثاله / [illegible] / [illegible]

غنج • غنج • غنجار • غنجاره • غنجال

[illegible] / [illegible] / مثاله / [illegible]

غنجه • غنجه کردن • غند • غندبر

[illegible] / بغورمق / [illegible]

حرف الغین بیتدی

انتهی

غنج • غنشیدن • غنک • غنودن

اوریمک • نازو چشم تیوتنک • ییلدز اوت

غو • غوت • غوز • غوشغ

کورلدی و آواز • دیرنجک کیشی • چم جا غیرو قیمق

غوره باه • غوزا • غوش • غوشاد

قونق آکیشی • مثله • چیچک ایچی • طوار دیتاغی

غوشایی • غوشت • غوشته • غوطه

قوزکم • قبه صبه بیتی اغچی • بیغی • صوبه طلمق

غوک • غول • غولیدن • غولین

قور بغه • لهان حیوان • کوکورمک • کوپک

غویه • غویه زدن غی غیبه • غیژه

بایقو • بایقو یعو • بیلک • کوچک اوزیه

غیشه • غیشیدن • غیمه • غیو حرف الفا ستم فمک

جسمرا اجمک • امرمک • سوسنک • کوکلدی و آواز

فا

۷۷

اسم فاعلدر ... اسم مصدر ... ضمیر ...

فا آ • فا • فاجام • فاخته • فاژ

کدو • اغنده باقی قالان خرما • اوکیک

فاژه • فاژیدن • فاش • فاشرا

همان اسم مصدر • اسنمک • آشکارا • اوزنلکم بر اوت در

فاشرشین • فاطر • فاغره • فافیر

بهم ... • کوجله • اغیفا جوددکوی داود • صو اوفر

فالاد • فالیحن • فام • فانه • فانید

بیهوده سوز • فاوت • وار قوتو اولدو عنده • بایند

فاوانیا فت فتادن • فتالیدن • فتراک

اوغموتیق • دوشمک • ... • قیدا شنده دوکمک

فتردن فج فجای فخ فخم • فخیدن فد

قرعن • جنبرلکده ... • اغنده باقی قالان • قیلاقویرمق • وچیکیدان تلو

فذالک • فدام • فدرنگ • فدلک

اصلا و قعا ... • وممتو • منللدو قاج • اصلا و قعا ...

فدم ● فر ● فرا ● فرآ ● فراته ● فراخ

آغاقت / روفق / گیگ /

فراخا ● فراخی ● فراختن ● فراخیزامده

کیکلک / متشله / یوجلتمک / امکلاه بشلمتواو غالی تخقلی /

فارون ● فراز ● فراستک ● فراستوک

حرتلغنغ / بعفتة وبعفود وتحسين / متشله /

فراشا ● فراشیدن ● فراشتن ● فراع

صوفنبل / قیخلتمک / متشله /

فرامش ● فراموش ● فرامشی ● فراموشی

اونتغاایپی / متشله / اونتفاق / متشله /

فراموش کردن ● فراغت ● فراوان ●

اونتمق / اویغو / چوق /

فراویز ● فراهیم ● فربه ● فربی ● فربیون

پرواز / جمیع معناسنه / سمنز / متشله / حیغیون /

فرت ● فرتوت ● فرجام ● فرخار

اورمجکا آغخارتش / بیمز / آخر وعاقبت / ...

فرخال ● فرخج ● فرخیته ● فرخشه

صرچقوغمه / چیبلا صورت / سومزدوکه اوادز وکینه بیوز /

فرخمیدن ● فرخو ● فردا ● فرزاده

پچکدا رتلق / دیکلدو دموق / یارین / بغداد /

فرزدام ● فرزان ● فرزانه ● فرزود

لایتقال / حکمت ومعرفت / حکیم وعاقل وکیسه / ...

فرزند ● فرست ● فرستادن ● فرشته

اوغلوقیز / حکم / بیمک / قیجرمک / ایلچی /

فرستاده ● فرسدن ● فرسده ● فرسطون

متشله / صولتوق واشتنو / صولمش / بیولکقادن /

فرستک ● فرسنکسار ● فرسودن ● فرشک

خرتلغند / وللة عادیه محیزیلنش نسنه / صولتوق واشتمو واشنه درمق / اوخ دام دانه سی /

شادلنمق
عمارت مشنبه

فرخ • فرخآ • وضاد • فرغج • فرغر

خوتلو ومبارك • توت • آدوق

فرغند • فرغو • فرغول • فرغیش

مراد نحوذ دینسه لر • کلك وطوق • اتنی تاخیر ایلمك • اسکی کولده دوکلندن چیقمز قالی

فرفرکودکان • فرفره • فرفور • فرفین

بر نوع غنچه • مشله لر • بحجیم • بر جیم

فرفیر • فرفیون • فرکن • فرکند • فرکندن

مشله لر • قز • ایکی صو بولی • صو بولی • ایکی بالکو بیکسه

فرکندیدن • فرم • فرمان • فرمان برد

مشله لر • قیغو • بیورمق • مطیع

فرمانع • فرمودن • فرناس • فرنج

بیورمق • امرغمشق واغرنمش کسه که فکر کنانتدن مغارنسندن • آغنیجیی

فرنحک • فرو • فرواز • فرواز

اغلیوکه ایچنده بحر • اشغه • یاپی اغزی • سقف اغالری

اصلح ایلمك
کمشنك

فروبردن • فرورفتن • فروماندە • فرومایه

یوطمق • تواضع ایتمك • عاجز

فروتن • فروتنی کردن • فروختن • فرود

تواضع اهلی • صتمق • اشغه

فرودین • فروردین • فروزینه • فروغ

دوه لیلی • الکیاذانی • طتودرق • اشیق

فروهیده • فره • فرهانج • فرهختن • فرهیخته

عاقل وبیوك • خفلر • اودر دکلکه بیتوبدر • ادب بیلمك واوکرتمك • جادولیق

فرهمند • فرهنج • فرهنگ • فری

ادب وعقل وهنر • مشله لر • آفرین وتحسین

فریاد • فریادرس • فریب • فریز

مشتنه • مددایی ایتجی • الدتمق معنا بنه اسم مصدر • ابوق واوبوق

فریس • فریفتن • فریه • فز • فش • فاکن

مشله لر • الدتمق • لعنت • بیجیل • مشله

فزآی • فزایش • فزر • فزغند • فزم
مشاحه / آغیل / یالنغیچ مشغولی اکینجیدر / فروغ زلعطیندن صیغهٔ امر ووصف ترکیبی / قیغلو وکوکلو اطایفی /
فزودن • فزولیدن • فزون • فزه
ارتقو ازتمق / بلمك وقنده معق / آرتقو / چیل /
فس فسافس • فسام • فسان • فسانه
تخته بتی وتغزی / طوبرغه / بیلکو / حقیه وحکایت /
فسردن • فسیلون • فسوس • فسون
طوکمق / بدرغطونا / طناز / افسون /
فسیبانیدن • فسیله • فش فش • فشاندن
سیمک / ادات لتنبیه / انده‌ها فشانده‌ها صوچلو /
فشردن • فشیدن فص فصای فغ فغ
صقمق / سیتمک / انگم چیچکی / بت /
فغاک • فغان • فغند • فغواره •
ابله وحرامزاده وقلتبان وبی غیرت / چیغلیق بحرمق / اودکه محتاج اولد / رکیه اولدر قلعه‌هنز /

فغیاز

فغیاز فك فکانه • فکندن فل فلانه •
آرنه قرنیه اوله‌نده بیانده / نشاکردانه / برخق / آعیسا / ابتدا /
فلاخن • فلاذ • فلاده • فلج • فلخ
صیپان / بیهوده سوز / مثله /
فلخم • فلخمیدن • فلخودن • فلخیدن •
حاجتج جاکی / چیکیجه قیلد ارتالمق / مثله / مثله /
فلخیدن • فلرز • فلرزنك • فلغند
مثله / دوکم چقیق / مثله / دیوار پچیجی /
فله فن فنج • فنج • فنجآ • فنجیدن
اغیز / ناخوده‌خانه / دبه / کوینك وکوینمك / سیچ وصبحه مبالغه /
فند • فندل • فنو • فنودن • فنه • فنه
بالره دوغریه سوز / مندر ووقلا / معنود اولمق / الدن عشق کیمی / کیده‌نکوز ویا سوبالکوز تخفیف ایلمك / فیك /
فو فوده • فوردکان • فوردیان
انکامه نکهایچی / حمسه مستوقه دکا کوی / مثله /

فروز • فولطه • فوكان • فوه • فهر بست

فهه • فيار • فياوار • فيال • فيجن

فيدوم • فيرون • فيلك • فينك

حرف القاف قاب • قابله • قابول

قار • قارن • قارون • قاز • قاله

قاوش • قاش وقماش • قالطانعى •

قافلى • قالون • قامت قب قبا

قت • قتاد قد قد قر قراسيا

قراصيا • قرطه • قرانيا • قردمانا •

قرقسيا • قرقيسون • قربان • قريه •

قز • قزاكند • قزله • قزل • قزين

قس قسط • قسطا • قسوس قص قصاص

قصب قط قطرفى قف قفا • قفل

ققه قق ققه • ققنس • قعنونس •

قل قلاچو • قلاسنک • قلتی • قلتدیس

خولیق / حبان / قالچی

قلتطار • قلتقنت • قلقند • قلماسنک

مثله / صبان وصباد طانجی

قنبار • قندس • قنطار • قنک

زنجفر / اعتقاد / ترجمه

قنوج • قنینه • قو قوآنوس • قوطیل

صحراجی

قوقس • قوقنوس قه قهرمان • قهستان

مثله

قی • قیر • قیراط • قیسوس • قیصوم

قیمولیا حرف الکاف کاف عربی باخر اسم ملحق

بو دخی داخی ظرف افاده ایلدر ... دکلدر

میشود ادات تصغیرست چون اسبک

کا کابلیج • کاآینه • کاتوس • کابوک

کوذ / قوذلق

کابیله • کاپن • کات • کاتوره

هاون / ماوراء النهرده بر شهر ادیدر

کاج • کاچ • کاچال • کاچی • کاخول

کاشکی / بشله

کاخ • کادن • کار • کارتنه • کارد

کارران • کارزار • کارساز • کارو

جنک / صواشی

کارفرمای • کارکیر • کازینه • کاز • کاژ

اوغری / قندوز

کازه • کازیره • کاس • کاستن

کاسکینه • کاسوی • کاستی • کاسو

کاسه • کاسه بند • کاش • کاشانه

کاشتن • کاشم • کاشو • کاغنه • کاف

کافتن • کافور • کافوسپرم • کاک

کاکل • کاکنج • کاکنه • کاکیان • کال

کالا • کالید • کالفته • کالک • کالم

کالنک

کالنک • کالوج • کالوس • کاله • کالبد

کالیو • کالیوه • کام • کام • کامران

کامکار • کامه • کامیاب • کان

کان • کاناز • کانا • کاو • کاون

کاو • کاواک • کاوچشم • کاودم

کاودوش • کاورس • کاوزبان • کاوین

کاوزوان • کاوچک • کاویدن • کاه

کبیکج ● کبیکه کت کت ● کتده ● کتک

کتمتو ● کتور کج کج ● کجلا ● کجله ● کجول

کجین کخ کخ ● کچ کد کدآی ● کداختن

کدازیدن ● کدار ● کداز ● کدشتن

کدام ● کدآمین ● کدبانو ● کدر ● کدر

کدرنامه ● کدشتن ● کدو ● کدوخ ● کدخ

کذین ● کزینه ● کزیور کر کر ● کرا

کاه ● کاه بن ● کاه ربای ● کاهکشان

کاهو ● کاهواره ● کاهیدن ● کاپینه

کاینه ● کاییدن کب کب ● کباب ● کبا

کپان ● کبت ● کج کج ● کبد

کبره ● کبر ● کبست ● کبستو ● کبسته

کبش ● کبک ● کبوتر ● کبود ● کبودر

کبوک ● کپه ● کپی ● کبستا ● کبیه

گرار • گرازیدن • گرازیدن •

ایرکک طوکز / چم / قوشی پولق

گراسه • گراشیدن • گراشیده • گراغه

دخی / آشفته معاسنه / قوغو

گراک • گرامی • گران • گرانه • گران

چالوغی / اولو عزیز قیمتلو / خاق / مثله / اغیر

گرانمایه • گراویا • گراهون • گرایه • گرایدن

اغرلقلو / ف / علم شخص / مبالغه

گرباس • گرباسو • گرباسه • گربز

خام بیز / کوزکله / مثله / طوار

گریش • گرپته • گربه • کورتک

قوشیق / کدی / مثله / چم

گرته • گرچیو • گرج • گرخ • گرد • گرد

گرد

گرد • گرد • گرد • گردا • گرداب

دکرمی / بهادر / چولوکز

گرداگرد • گردآر • گردآن • گردانیدن

چپچوره / ایش / دونکی / دوندرمک

گردباد • گرده • گردکار • گردکار

قصرغه / صحرا / تکری

گردکان • گردن • گردن • گردنای

قوز / بیون / ایلک

گردنای • گردون • گرده • گرده

فلک / ف

گردیدن • گرز • گرزش • گرزبان

دونمک / یوک

گرزن • گرنج • گرزه • گرست

کرستون • کرسنگی • گرسنه • کرسنه

بیوک چقان / آج

کرسیدن • کرشمه • کرف • کرفت

ناز

کرفتار • کرفتن • کرفس • کرگ

کرک • کرک • کرک • کرکدان • کرکره

کرکس • کرکم • کرکم • کرکان • کرکین

کرم • کرم • کرم • گرم • گرما • گرما

کرماوه • کرم • کرمدانه • کرمش

کرمند • کرمه • کرمه • کرمه سیر • کرنای

کرنب • کرنج • کرنجو • کرنک • کرو

کرو • کروبه • کروز • کروکر • کروه

کروه • کروهه • کرویدن • کره

کره • کره • کره • کره • کرهستن • کری

کریا • کریان • کریب • کریبان

کریج • کریختن • کریز • کریستن

كزيغ • كربوند • كريوه • كريه • كره

كز • كزر • كز • كزابه • كزار • كزآر

كزآردن • كزارش • كزاف • كزافه

كزاكيد • كزاوه • كزايدن • كزيا

كزدم • كزر • كزغ • كزم • كزم

عقرب

كزمازك • كزمازد • كزند • كزنكبين

كزنو • كزنه • كزنه • كزوان • كزه

كزيت

كزيت • كزيدن • كزيدن • كزير

كزر • كزين • كس • كس • كس • كس • كسهت

كستردن • كستريدن • كستى • كسل

كسنى • كسختن • كسيختن • كسيلا

كشن • كش • كش • كش • كشادن • كشتار

كشاكش • كشاورز • كشت • كشت

كشت بركشت • كشتن • كشتن • كشتن

کشته • کشتی • کشتی‌تابان • کشتیوان
اکلمش کمی انجم مثله

کشتی • کشتی‌گیر • کشخ • کشخان • کشف
کورشی کورشجی بو نوع اوغ منتوده قبلو بغه دیمک

کشتن • کشغفتن • کشک • کشک
اورملک طاغتمق سفتستان کشی

کشکاب • کشکنجیر • کشش • کشن
اربه صویی چکاله ادمان چکجی چکوب کسراد ونجی

کشن • کشته • کشنی • کشنیز • کشور
چوق قپوجق امکلک کشنیج اقلیم

کشنی کردن • کشودن • کشوف • کشته
امکلک اتمک اجمق طاغتمق چکوب

کشی • کشیدن کف کف • کفا • کفت
مثله چکمک ایسه قلبنو

کفت

کفت • کفتار • گفتار • گفتن • کفشیر
بر لبی دیو لسشدر کلمشی کافتن لفظندن تخفیفدر

کفت و گوی • کفتن • کفجلیز • کفجلیزه • کفخیوک
سوز صاوه ایتمک ات بلکجی چنجه کوبعوک

کفرا • کفش • کفشگر • کفک • کفکوک
بچکجی پاپوش باشمقجی کبوک اسکی

کفه • کفید کل کل • کَل • کُل • کُلُ • کلزمین
کسوک چچلق بچجی انجق

کل‌کشت • کلابه • کلابه • کلات
ابجوق چنجه چیق بعی کلاصوبه بیلداد قلعه

کلاته • کلانره • کلاش • کلاغ • کلاسه
مثله سفتستان قرغه ملاسه

کلال • کلاله • کلان • کلاه • کلبه
چپا کاد دسته بیجی قبا بورکی دکان

کلته • کلج • کَلَج • کلج • کلخچه

کلزار • کلستان • کلشن • کلشخ

کلفت • کلفخشنک • کلغشنک • کلک

کلک • کلکونه • کلکوی • کلنار • کلند

کلندع • کلیده • کلینع • کلنک

کلو • کلوته • کلوخ • کلوشه

کلول • کلوله • کلوند • کله • کلِه • کلّه

کله

کلِه • کلید • کلِید • کلیدان • کلیدا

کلیع • کلیسا • کلیسیا • کلیک • کم

کُم • کِم • کَم • کم • کما • کمار • کمار یدن

کماس • کماشتن • کماشیر • کمان

کمان • کمانچه • کمان سام • کمان رستم

کمان گروهه • کمان گهره • کمانه • کمانه

کمانیدن • کمتر • کمترین • کمترینه • کمر

کمرا • کمراه • کمر آه • کمرساز

مثله — ارغون — قهقهه

کمست • کم شدن • کم کردن • کم کردن

کملی • کمیز • کمیزه • کمی • کمین

کمین گاه • کمین گه • کمینه • کن کن • کنار

مثله — مثله — اکسکلو

کنار • کناره • کنارنگ • کناز • کناغ

مثله

کنام • کنب • کنبوره • کنج • کنج • کنج

کنجاره • کنجال • کنجنغ • کنجشک

مثله

کنجوز

کنجوز • کنجه • کنجید • کنجیدن • کنجینه

خزینه — صمصام — صغنق

کنج • کنده • کند • کندا • کنداموبه

مثله

کندا • کنداب • کنداور • کندور

بهادر

کندز • کندسی • کندش • کندش بیخ

اسکی قلعه

کندلاش • کندم • کندمه • کندنا • کند و

بیلان — قوان

کندواله • کندور • کندوری • کندوله

مثله — مثله

کنده • کندیدن • کتر • کترا • کنش

کلبه

كنشت • كنشتو • كنفال • كنغاله • كنل

جهودلر كليساسى — مشلّه

كِنل • كُنل • كنكاج • كنكر • كنكر

قعدت اوغلان — دلسز — طالشيق — ديلكجى ويتيوجى

كنكران • كنكرزد • كنكره • كند • كنو

بچدد — سنكر ستغزى — بلند — ايچجى

كنودان • كنوذانه • كنوز • كنون شمدى

كنيشجى — مشلّه — اول كه بالحيله ... كوبكى

كُنه • كِنه • كنهان • كنيز • كنيزك

مشلّه — مصلحى — ... — سبح ...

كنيسه • كو • كو • كو • كو • كو • كوغله

جهودلر كليساسى — بجغند — بهادر — قنچى — طبيعه ...

كوا • كواجو • كواچه • كوارش

دانق — صلجاق — مشلّه — معده ...

كوارشتى

كوارشتى • كوار • كواره • كواريدن

مشلّه — مشلّه

كواز • كواژ • كواغ • كواليدن • كوپه

الدوصغر سورجكلاغ — طعنه — خنق

كواه • كوب • كوپاره • كوبال • كوبجى

دانق — ابريق ... — سوءى — كونك وجماع — اوديكيسى

كوبر • كوبل • كوبله • كوبه • كوپين

فلفل — باباديه — سونبجى — ديكك — اول كه ...

كوت • كوته • كوتاه • كوتلان • كوچ

يعنى — قصه — مشلّه — دوه ... — حرام ...

كوتوال • كوجك • كوچه • كوخك

قلعه بكى — كبجى — سوقق — اورنم ...

كوداب • كوذبان • كودغ • كودك

برباد ... — خطبه ... — اوه ... — اوغلان

کودن • کوذیان • کودین • کودینه

کور • کور • کور • کوراب • کوران

کورکندم • کورمش • کوره • کوری

کوز • کوز • کوزد • کوزکالی • کوزن

کوزنك • کوزوره • کوزه • کوزه‌کر

کوزهر • کوزینه • کوس • کوست • کوسا

کوست • کوستو • کوسته • کوسفند

کوش • کوشاب • کوشاد • کوشت

کوشت‌آوه • کوشت‌آهنج • کوشتخیه

کوش‌سرای • کوش‌ماهی • کوشوار • کوشواره

کوشه • کوشیدن • کوخ • کوف • کوفتن

کوفجان • کوفشانه • کوك • کوکناره • کول

کول • کول • کولان • کولانج • کوم

کومش • کوم • کون • کونده • کونسته

درلو درلو ، اعلی دولت

کونه • کونا کون • کونه کون • کونه درخت

مثله ، دیرلی رنک

کوه • کوه • کوهامولی • کوهان

طاغ ، بعض ، بجه ، بر اوبوز اوریدر عربجه ، اوه کوچ

کوهر • کوهرتاب • کوهرتاو • کوهری

مثله ، هر نسنه که کندو ذاتیله قائم اوله ، بدل و عوض

کوهربدن • کوهسار • کوستان

بدل ایتمک ، طاغلق و میشه لک ، مثله

کوبیخ • کوبه • کوی • کوی • کویا

البح ، اوه کوچ ، شکله ، طوپ و کنهی لطفندن ، کویا شبه که و ضمینی

کوبیا • کوئی • کویافت • کوی یافت

مثله ، حرامزاده ، دیه سین ، صیغه امرلر

کوبچه • کوبر • کوبز • کویش • کوینه • که

سوقق ، چمق ، ایبک ، یاق ، طوا

ک

اوقدر ، بولق ، بحثیل ، صمان

که • که • که • که • که • کهید

صمان ، طاغ ، ادات ربط و حکم دمک اولور

کهتر • کهر • کهری • کهربدن

کچیک ، ذاتیله قائم اوله اول که کندی ، بدل ایتمک

کهسار • کهستان • کهکشان • کهکل

طاغلق و میشه لک ، مثله ، صمان یولی کوکده حاجیلر یولی

کهن • کهنه • کهنج • کهواره • کهیلا

اسکی ، مثله ، البح ، بشیک ، ابتدائی

کهیله • کهین • کی • کیا • کیاض

قوزکنیجی ، هر نسنه نک کیجکی ، بکر بکرده ، آهسته معناسنه ، بجز تیمکلنک پادشاهی

کیار • کیازار • کیان • کیانا

کاهلک ، اونلوق ، طبایع ، بر نوع عنبر [illegible] طبایع

کیاه • کیا • کیبو • کیبه • کیتی

اوت ، [illegible] ، کلوکه ، [illegible] ، جهان

کیج • کیر • کیرودان • کیست

کیستان • کیسه • کیسه • کیش •

کیغ • کیفر • کیفر • کیک • کیک

کیکواشه • کیل • کیل دارو • کیل کزو

کیلو • کیله • کیمخت • کیمیا • کین

کین • کینه • کینه خواه • کینه کش

کینه کاه • کینه که • کیو • کیواسن • کیوس

یکه

کیه • کیهان • کیهه حرف اللام لا بر لاه

لابه • لابه کردن • لابیدن • لاد

لادن • لاروه • لاژورد • لاش

لاشه • لاغر • لاغیه • لاف

لاف زدن • لافیدن • لاک

لاک پشت • لاکچه • لاکشه • لال

لالکا • لاله • لام • لامانی • لامه

لاندن • لانیدن • لانیس • لای

چرمنگ

لاینے لب لب • لبان • لبنج

لبی لت لت • لتره • لتیز

لج لج • لجب • لجم • لجن لخ لخ

دیوکن · آواز · مشته

لخت • لخج • لر • لرز • لرزیدن

پاره · دیتمک

لز لزج • لزن لس لست لش

لشکر • لشکر بزو • لش لع لعبت

چری · جاسوس · طبنجه

لعل • لعل کون • لغ • لغزیدن • لغم

ف · لطیفتق

لفج لق لقلق لک لک • لک وبک

قلک طوطق · لکلک · خانه اثاث واسباب

لک • لکا • لکام • لکانه • لکار

بویمنتقه کوذن · اویان · بجوق · بوله اتیچ

لکد • لکن • لکهین لم لمتر • لمطر

دیوکن · تشعدان · اجلیق · اودکه · مشله

لن لنبه • لنج • لنج • لنجا • لنجه

سمز · اویان · مشله · صلموق

لنجیدن • لند • لنک • لنک

چکوب چقرمق · ایرکه آلتی · اغسق · بلند

لنکاک • لیکیدن لو لو • لوبیا

یرمز نسوذ · اغسمق · قابغ · بورجه

لوج • لوخ • لور • لوره • لوس

لوسانه • لوسزن • لوش • لوغ

لوغیدن • لوف • لوفا • لولو •

لوله • لولبین • لوید • لویشه • لوند

لیان • لیسیدن • لیف • لیه

لیو • لیولنگ • لیوه حرف المیم میم مفتوح

که در اول کلمه داخل میشود علامت نهیست

چون مدآن • ومدانا د • وسم ساکن که باخر

کلمه ملحق میشود ضمیر متکلم است همچو جانم

ودانستم • ومی دانم • ومیدهم • وبرسدم

حرف ما ما • ماتم • ماج • ماچان

ماخ • ماخچ • مادر • مادرندر • مازند

ماده • ماذیان • ماذیانه • مار

مارا • مار اسفند • مارافسای • مارد

مار ماهی • مازنین و مارسه • مازی

ماز • مازه • مازیانه • ماس

ماست • ماسه • ماش • ماشو

ماشه • ماغ • ماکوت • ماکول

ماکیان • مالامال • مألوس • ماله

مام • مان • مانا • ماندن • مانستن

انه / ادیم / قلق / بکزمک

مانند • ماننده • مانیدن • ماه پروین

بکزشو وقادلی / بکزشو / قلق / جده

ماه

ماه • ماه تاب • ماهودانه • ماهه

آی / آی ایدینلغی / حب الملوک

ماهی • ماهی ریزه • ماهی کول • ماهیابه

بالیق / خمسه بالیق / بالیق تخمی

ماهیاوه • ماهی ابه • ماهی آوه • مای

مثله / مثله / مثله

مت متاره • متنجوشه • متواری

سنبل / کوزلو

مج مجاچنک • مجرک • مچیدن

مخ مخ • مخاطه • مخمل • مخنده

سبان / قطیفه

مخیدن • مخیده • مد مد • مدنک

تیل / کلید پریغی

مدهوش • مدی • مر مرمرآ • مراج

دیوانه

مرجو • مرخسته • مرد • مرداذ

مرداآر • مردارخوار • مردافک

مرداوزن • مردری • مردم

مردن • مرز • مرزبان • مرس

مرزغن • مرغ • مرغ • مرغابی

مرغزار • مرغن • مرغوا • مرو

مرغول

مرغول • مروا • مرواآرش • مروش

مری • مز مزد • مزدکان • مزدکانی

مزدور • مزده • مزه • مزه • مزه

مزیدن • مزید خمس • مس • مست

مسته • میتی • مسکه • مش مشارآ

مشت • مشتاسنک • مشت سنک

مشنجه • مشک • مشک • مشکزه

مشنک • مشکوی مغ مُغ • مغاک

حرامی / کافر / اوده طیان / چقور

مغز • مغلاک • مغنده مک مک

ایچ والک / قصیجق سوکی

مکز • مکس • مکیت • مکل

سکک / شکست لفظندن / دیو تنه حقیر اولان

مکیب • مکیس • مکیدن مل

محاد معاسنه / امکه

مل • ملازه • ملاط • ملخ • ملعبه

سوبحی / کتولیک / اسعر یلیجی / چکرکه / قشنق

ملک من • مناور • منخ

احمد / ختن ولایتنده بر شهر آدیدر

منجک • منجو • منجوک • منجوق

سعیده / مرجمک / عالم بالا / مشله

منج

ادات نسبه ... اغلب مستعمل

منجیر • مند • مندل • مندور

مشبق / غنایم اوقاقجغی / قیعبل

منبع • منش • منش کنش

همت و طبیعت واولولیق / کوکلجه ونکر

منک • منکوا • منکیدن • مو

قماد / عالم تخفیف / طوغلدق

مو • مؤید • موتاب • موتاوه

قیل / نوسان / مشله / اوقیده النشمندی آتشی پرستلرکه

موچینه • موچینه • مور • مورچه

منقش / مشله / قرنجه / مشله

مود • مورش • موری • موژان

مرسین / بوغجق / بوغرنک / کونه

موزه • موزدوز • موسیچه

ادکه / ادیجی / برقوشک آدیدر فاخته یکز

اوجنجی طبان کاف

اکلنمش

موش • موغ ۞ موقلون • مول • مولش

پنجان ، اکلیک ، ایناشمق و اکلنمک اسمی

مولیدن ۞ موی • مویز • مویه

قیل ، قره اوزوم ، اغلمق ، اکلنمک

مه • مِه • مهار • مهتر • مهد

ای ، اولو ، یولار ، اولو ، منقب

مهر • مهراب ۞ مهراج ۞ مهرابان

علم شخص ، مثله ، شفقتلو

مهرکان • مهر • مهک • مهمان

قنوق ، سکا ، بو عنده معروف

مهیار • می • مِی • میان

علم شخص ، سبح ، ارا ، اورتا

میانه • میان بند • میز • میتو

علم شخص ، قوشق ، اکثرا ورته

اولر بونده غاتله بیرقاری سایتن اوله

میتن

رومنکلک و اتخاقا

قومش

میتین ۞ میچودن • میر ۞ میره

بیک و مردن لفظندن صیغه امر الحاضر

کلنک ، میز ۞ میزبان • میزد • میزیدن

قنوق ، قنوق ایلجی ، جمعیت ، ایشمک

میش ۞ میشنای ۞ میشنه • میغ

قیون ، مطنطاق ، جهود لر محله سی ، بلوط

میکده • میلاوه ۞ میو ۞ مینا

بتخانه ، شاکرده انه ، اجق ، کوک و اوده لاجورد

کمی اوده نسته که ونده

میو ۞ میوه • میویز ۞ میویزه

چیق ، یمش ، قره اوزوم ، مویزج

میویزه • میویزه • میمان ۞ کمی قنوق

صرماشق ، مثله

میهن حرف النون نون مفتوحه

اوبرق

اندر اول کلمه حرف نفیست چون ندانستن

و ندانیستی و ندانیست و نمی دانست

و نمیداند و نمی داننده و ندانسته

و نون ساکن که باخر کلمه لاحق میشود

مصدرست چون ندانستن و

شناختن و شنیدن ادات

نفیست که بدو توصیف نفی قصد میکنند

چون

جون نادان و ناسپاس و نبون

و آحد نفی توصیف میکنند همچون

امثالها که ذکر کرده شد نا

نااستوار ناآب ناپروا

خاین یکتی خالص مناسبه

نابکار ناچار ناخ

مفسد مجبوری

ناجود ناخداه ناخوش

ناخوش منش ناخن ناآخته

طرف

نارسپان • نارخو • نارد • نارین

نارمشک • نارنک • ناروَن

نارَه • ناز • نازیدن • ناسزه

ناشِتا • ناطف • ناطل

ناغشت • ناغوش • ناف • ناوجام

ناک • ناکاه • ناکریز • ناکوار

ناکوارد • ناکوالیدن • ناکاه

ناکهان

ناکهان • نالان • ناله • نالیدن

نام • نامزاد • نامرد • نامزد

نامور • نامیدن • نان • نان‌بخین

ناخواه • ناخورش • ناو • ناوه

ناودان • ناورد • ناوک • ناویدن

ناهار • ناهید • نای • نایزین

نایژه • نایاب • بن • بنارش

نبرد ∴ نبرده ∴ نبشتن • نبهره
جنک / یوزموق / نهادی

نبی ∴ نبید ∴ نپره ∴ نج • نجم • نجیل
قرآن / سوجی / نحوزدن / انجیل

نخ ∴ نخاس ∴ نخچس ∴ نخج
ایکی یانلی / سمور

نخجل ∴ نخجد • نخجر ∴ نخجوال ∴ نخراز
چمنلک / دمربوق / اوجی / ابریشم

نخست • نخستین ∴ نخشیدن
اول / اولکی / باتغ بوزموق

نخلکون • نخکله • نخم ∴ نخیر
چنکعوز / مشله / بستک جیالکی الی / بصوق

نز ∴ نزد • نزکه • نزم • نزمور ه
ایرکک / معوجق / بر جکه / بولوتلی / صالنج

نزه ∴ نزکان ∴ نژنر نزا • نزاد
بسک / هرانک الی / آه اسم

نزار ∴ نزد ∴ نزدیک • نزغده
اورق / قات / یقین / اغزدن دیوین منقصل

نزم ∴ نزند ∴ نژند ∴ نزیج •
طومن / حالی متغیر اولن / مشله / یدکز

نس نس ∴ نسبو ∴ نسترن ∴ نستوه
اغز جوامی / طبیخو / نسرین چچکی / جنکله وجد الله

نسر • نسرم • نسرین ∴ نسک
الاجون / قنیزبیجی / مرجمک / اونکو اولن کیسه

نشاس • نشو نش ∴ نشاختن ∴
بر جنبستلوقنده / طابخی / دیکک ویرکینک

نشاستن • نشاندن ∴ نشبیل
اوتزنوق / اغج وطاموج دیکمک / اولته

افعل معنی

خرمن

نشخوار ❁ نشستن • نشکی ❁ نشکرده

کویش اعجمیه اجهم / اصلی اوتلی نشندن چام اغجی

نشکنج ❁ نشل • نشلیدن ❁ نشوآد

چمدکر / بوننسه‌دن اصلق معنا بسنه / علم بیخص

نشی • نشیب ❁ نشیمن نغ نغر • نغل

ترکیجه اوینه توپ / انجیش / قتوک اوتنی / لطیف / جقور یوق

نغنغ ❁ نغن خواهن ❁ نغوشاد • نغوشا

الحاکی دیلی / برمذهبده کافرلو مذهبنه / مثله

نغوشاک ❁ نغول نف نفاغ • نفام

مثله / خیرکو / فناسکلجی و انده بسغراقده / یوزکده طنوقلغنده عباره

نفح ❁ نفرین • نفرین کردن • نفریدن

قرتنو / قرنغو بیرمک / مثله / ادیجی

نغول ❁ نق ❁ نغث نک نکاب

بیلگه / لفظی / دستوانه

نقش ایلمک

نگار ❁ نگاریدن • نگاشتن

نقش و صیغه امر / مثله

نگاه داشتن • نگاه کردن • نگرستن

صقلق / بقمق / مثله

نگس ❁ نگُس ❁ نگو ❁ نگون • نگوسار

اوتز نمسه / اشته سست / اوزن نکی / بو / باشی اشغه / مثله

نگوهیدن • نگهبان • نگه‌داشتن

فنمو ترجی خوم ایمک / کوزعم کوزیجی / صقلق

نگه کردن • نگین نل ❁ نلک نم ❁

بقمق / یوزک قیمتی / طاغ اترجی

نم ❁ نمج ❁ نمستک • نمد • نمدزن

جه / بجه / نمشن / مثله / تکلنوغوم

نمک • نمکدان ❁ نمکدار • نمکسود

طوزی / طوزلی / طوزلو / ترغادث

نمودار ۞ نمودن ۞ نمونه که نغ تنک نو

مثال واوهنک ، اوهنک وقایس ، عجب نه ، کوستریلمش

۞ نو ۞ نوا ۞ نواجسته ۞ نواختن

یکی ، بکله دکلمش بانغ ، اوخشمق واوبغ

نوآده ۞ نواز ۞ نوازیدن

نوچون ، مقام وبرنوع ، اوخشمق معناسنه

نواشته ۞ نوان ۞ نوآیین ۞ نوباوه

اوزغنی ، بکله دوربن نسنه ، کیچکدکی میوه

نوبر ۞ نوخیدن ۞ نوذ ۞ نوداران

مثله ، الکک ، طوقسان ، شاکردانه

نودارانه ۞ نودر ۞ نودوغ ۞ نوده

مثله ، اولوناده ، علم نخص ، مثله

نورد ۞ نوردیدن ۞ نوز ۞ نوژ

دورمک ، سونز ، جام انجی

نوژان

نوژان ۞ نوزده ۞ نوستن ۞ نوسه

اکه سقاعان ، اون طقوز ، الکک

نوش ۞ نوشتن ۞ نوشتن ۞ نوشیدن

جام انجی واچمک معناسنه ، اسم مصدر صیغه امر ، ایچمک

نوف ۞ نوفیدن ۞ نوک ۞ نوکیسه

ینفق ، ینفولنمق ، بیلاک ، نوچون

نوکناد ۞ نول ۞ نون ۞ نوندن

یکشنق ، اغز وبوین ، شمشیر ، یعنی انک وبیک

نونع ۞ نوی ۞ نوید ۞ نویدن

یتزهلو ، قران ، مشتلق ، اکه مغنق

نوین ۞ نوینه ۞ نویه ۞ نه ۞ نه

شهزاده ، مثله ، تازه اولغاد ، یوق ، طقوز

نهاذ ۞ نهادکی ۞ نهادن ۞ نهار

اصل ونباد ، کشکلو فغان ، قتمق ، عجبه کوننه

نهاري ۞ نهاريدن ۞ نهاز ۞ نهال

صفرالیق / [illegible] / ایچ کی

نهاله ۞ نهان ۞ نهانخانه ۞ نهاندان

کومله / کیزلو / مثله

نهبر ۞ نهیز ۞ نهره ۞ نهفت

[illegible] / یابق / اوردتالو و کوزکدو صیغه

نهفتن ۞ نهلب ۞ نهنبن ۞ نهنین

کوملک واورتمک / حلسوه بیک / قپاق

نهنیدن ۞ نهنک ۞ نهیب

قپقلو واورتمک / تمساح / قورقو

نی ۞ لی ۞ نیا ۞ نیاردست

[illegible] / بوغ / دوا / الیمه

نیارست کرد ۞ نیاز ۞ نیام ۞ نیادعا

[illegible] / حاجت / قین / ارامدی وار [illegible]

نیب ۞ نیبال ۞ نیدل ۞ نیدلان

سبب / [illegible] / مثله

نیرنج ۞ نیرنک ۞ نیرو ۞ نیرومند

حیله / مثله / قوت / قوتلو

نیز ۞ نیزه ۞ نیسان ۞ نیسان

دخی / سنکو / مخالف / ابو [illegible]

نیست ۞ نیستان ۞ نیو ۞ نیش

یعنی دوکلو / سازلیق / نیشتر / [illegible]

نیطل ۞ نیغه ۞ نیک ۞ نیکو

بالطرمعاسنه / اسطوانه / ایو / مثله

نیل ۞ نیلوفر ۞ نیم ۞ نیمچهر ۞ نیم سوخت

[illegible] / معروف / [illegible] / [illegible] / الکسی

نیمنک ۞ نیمه ۞ نیو ۞ نیوشش

قربان / نیم معاسنه / بهادر / [illegible]

قوله او معنی

نیوشنهٔ نیوشیدن **حرف الواو**

قوله لغت دارد معنا سنه اسم مصدر

واو مفتوح که در لغت حرف عطفیست

ودر پارسی افصح آنست که آخر معطوف

علیهٔ را خوانند و او را در میانهٔ

معطوف علیهٔ و معطوف بنویسند

ونخوانند مگر بعد از الف ویا پارسا

وصوفی ورند وظریف وصفهای

من

من شده در وقتها وگاه از بهر

ضرورت وزن ضمهٔ آخر معطوف

علیهٔ اشباع میکنند لهمام بزیری

برسر وچشم من گذر کن تا صو بیاری

بگل بیارایی وگاه از بهر ضرورت

او را مفتوح میخوانند کسائی بکربهٔ ده

وبغلبهٔ سپر زو خیم همه وگو یتیم بدزدد

برنش و توان کن ٭ وا و آ ٭ واپسین

صکره قالدی

واپکیدن ٭ واخ ٭ واداشتن ٭

کوطویق ، راستلیق ، اغزه اتمق

وازیج ٭ وار ٭ واردن ٭ وارن ٭

دیریسک ، اصعار ، ادات تشبیه ، دکله اورم بتی

وآریج ٭ وارو ٭ وارون ٭ وارو

ترنجه مقلوب ، عکس ، اوپک ، مثله

وآریدن ٭ وازیغ ٭ وارغ ٭ واشا

دلبنده ، مثله ، خرما ، قنق

وایشه ٭ واقواق ٭ واکردن ٭ وال

بر نوع بوک ، ایچق ، بر مشهور اغنید ، قراغو

والا ٭ والاد ٭ وام ٭ وانگر

کبیک ، بیچ ، بجوچ ، مقدارچه و همتده بلیجه اولمن

وابا

١٠٦

وآبا ٭ واهم آمد ٭ واهم جسته

کوسته ، دوبه لک ، اشیک

وچ ٭ وجل ٭ وچرگر ٭ وخشت ٭ وخشور

پیغامبر ، تحته ، مفتی ، تقدک سرکرده ، الگی

وودیعت ور ٭ ور ٭ ورا ٭ ورارو

ماوراء النهر ، اکا ، ادات وجود

ورتاج ٭ ورتیج ٭ ورج ٭ ورج ٭ ورچه

اگر چه ، الکی ، اوف ، بلده جیبی ، ابم کوچی

ورخاستن ٭ ورداشتن ٭ ورد

کوکرجین ، کتورمک ، اوصعطودمق

ورن ٭ ورزدود ٭ ورزش ٭

انجی ، عادت ، ماوراء النهر قیلچی ، الکی

ورزگر ٭ ورزی ٭ ورزیدن ٭ ورس

لواشه ، الکیز ، مثله ، مثله

ورستاد ٭ ورسیج ٭ ورش ٭ ورغ

وظیفه ، قمچی

ورغاه ٭ ورغن ٭ ورغان ٭ ورکار

مثله ، شفیع

ورکاک ٭ ورکردن ٭ ورکوشی ٭

اولندروق ، محافظه

ورنا ٭ ورند ٭ ورنک ٭ ورواره

چارطاق ، بماوکذ ، اوربجك

ورسمین ٭ وریب وز وزک ٭ وزنک

اکری ، قنغه ، بماوکذ

وزیدن وس ٭ وستا ٭ وستاد

یلاسمک ، بجز

وسنا وش وش ٭ وشکرده ٭ وسناده

ادات تشبیه ، چابك ، بجز

وشنه

وشنه ٭ وشه ٭ وشی ٭ وغیش

کورغلبه ، قرزل

دف وفه ٭ وق وقواق ٭ وقیه ٭ وم

معروف

ومیدن ون ونج ٭ وننک

اوالق ، کودمه

ونیزه وه ٭ وهشت ٭ وهنک وی

حلقه ، کفك سقز

وی ٭ ویذ ٭ ویدا ٭ ویره ٭ وی

اول ، یتوکی ، مثله

ویرا ٭ ویزه ٭ ویک ٭ ویک

انکار ، اسم مصدر

ویل ٭ ویل ٭ ویله حرف الهاء هار

مثله ، وای ، مثله

باب الهاء

هاز ٭ هامان ٭ هال آ ٭ هاله ٭ هامال

آی آغلی ، ادرام ، قالدی ، اسنه مجبور اولد

هامون هب هباک ٭ هپج پچ ٭ هجبر

یازی ، دیپه ، علم نجوم سوکو برنسنه ، اون سکز

هجیر هد هدح ٭ هر هر ٭ هیر ٭ هیراس

نقصان وطاقت ، کل افزادی ، طوغان ، قتیه غضبه ، طوعزی یوقری

هراسان ٭ هراسه ٭ هراشیدن

قورقق ، اویق ، قورقق

هرآش ٭ هرآینه ٭ هرج ٭ هرشی

قوشق ، البدولابد ، ایلاسبوری ، اغز

هرکاره ٭ هرمز ٭ هروانه ٭ هزار بیکو بلبل

هرایشه وقجره ، مشتری یلدیزی ، یغار ساندور شکنجه

هزار آوا ٭ هزار توی ٭ هزار چشمه

بلبل و بلبل آوازلو و بیک آوازلو ، حقه باز ، علم دیجی کاره

هزار خانه

هزار خانه ٭ هزار دستان ٭ هزاک

کیبه ، بلبل ، ابله وجاهل ومعروف

هزبر ٭ هزده ٭ هزمان ٭ هیزیر

ارسلان ، اون سکز ، الو

هزینه هپی هست ٭ هستی ٭ هستر هش

خرج ونفقه ، وار ، وارلیق ، اوجی

هشت ٭ هشتاد ٭ هشت کردن ٭ هشتم

سکز ، سکسان ، اغرنا اولنمک

هشتن ٭ هشتوبیش ٭ هشتیدن ٭ هشتن

قومق ، خمسه مسترقه ، اغرنا اولنمک

هشتیوار هفت ٭ هفتاد ٭ هفتد ٭ هفتم

مشاله ، یدی ، یتمش ، اولیدی

هفت دانه ٭ هفته ٭ هکذز ٭ هلندور

هدیک اشی ، بری کون ، هرکز ، برنوع اوتدر

هلیاک ٭ هلیون هم همار ٭ همال

کنش / همبشه کا / بکیز

همانا ٭ همانند ٭ همایون ٭ همتا

صناسین / بکدش / بکدش

همچنان ٭ همچنین ٭ همچو ٭ همچون

ایله / بویله / بکی / مثلکا

همدستان ٭ همدم ٭ همراز ٭ همراه

قانع / مصاحب / سرداشی / یولداش

همره ٭ همرف ٭ همزاد ٭ همسایه

مثله / بیله طوغنشی / قوکشی

همسر ٭ همسود ٭ همشکم ٭ همعنان ٭ [illegible]

بشداشی / ایت بوینی / ایکیز / اتله بیله بیاده یورین

همکام ٭ همنشین ٭ همشین ٭ همواره

اوغداشیق / بیله اوتورن / مثله / همیشه

هموار

هموار ٭ همسود ٭ هموده ٭ همه ٭ همیدون

دوز / [illegible] / مثله / نشیله که

هنبار هن هنجار ٭ هندام ٭ هندوانه

اورق / بناوییی / یولویوغه / قیوز

هنک ٭ هنجه ٭ هنکام ٭ هنکامه

عقل وعقه واد / اسنک / وقت / معروف

هنکفت ٭ هو ٭ هو ٭ هوزاری

سوتعالک / ایوکا / تاکه

هواسیدن ٭ هور ٭ هورنج ٭ هوش

تبسم / کنش / چکرکه / عقل وهلاک

هوشاردة ٭ هول ٭ هولناک ٭ هوید

صوصلو اولمق / قتنعق / قتنعقلو / دوه هویدی

هویدا ٭ هوان ٭ هبی ٭ هید ٭ هیدخ

آشکار / خدیو / بیا / یاوه

سیکلوک / جماع لباسی و غیرنا / اودون / ...

هیرید ٭ هیره ٭ هیز ٭ هیزم ٭ هیمه

مجوسیلرک آتشخانه‌لرنده قوللندقلری اودون و انواع حکمته مطیع / اودون

قومق / قهقهه / جمو کنید و بتخانه / اودون

هیتش ٭ هیط ٭ هیکل ٭ هیمه

هیمه کش ٭ هیمن ٭ هیون ٭ حرف الیاء

اودیجی / نسله و ترغیبه / بیوک دوه

یاء ساکن که با آخر کلمه ملحق میشود گاه

از بهر مصدریت می‌آید چون

سروری و پادشاهی ٭ و گاه از بهر

خطاب چون زدی و می‌زنی خواجه

سبآتی

سبآتی ٭ قدس سره چکنم زحمت توی

و دوی چون یقین شد که من منم تو توی

و گاه از بهر توحید آید شعر للیمنی

پادشاهی را شدم بندکیستون ٭ که اهل

عالم طایع فرمان اوست ٭ و گاه از

بهر کینونت حالتی اندر زمان

سابق چنانکه در آخر ماضی حکایت

حال ماضی مقصود میشود ❁ لطیفی گر پدر رفتی

بکار خویش قربان کردمی ❁ ودر آخر

بعض ادوات و روابط اتصاف

حالت تعلق مقصود میشود ناصر خسرو

من زهت ابن خران آخر بمغان بر شد م

ورنه هرگز دیدی که او عقاپستی پشت

این و پشت مغلم رخم که کردی در سجود ورنه در خبث امیه

قلیه و

آخرینه مضافست اسم مصدر

قلیه و جلو آستی ❁ یا ❁ یا آ ❁ یاده

عرب دلینده حرف ندا و پارسیچه حرف عطف

یادگار ❁ یارای ❁ یازد ❁ یا آغ

تذکره ، مجال وطاقت ، الدن گله ، ایاغ وغاز باغی ،

یاری ❁ یاز ❁ یازان ❁ یازده

ایلق ، قطلو ... فاعل صیغهٔ مبالغه ، اون بیر ،

یازیدن ❁ یاسمن ❁ یافتن ❁ یافه

کرنمک وقوطلق ، بولمق ، بیهوده سوز ،

یاگند ❁ یال ❁ یال و بال ❁ یالغ ❁ یام

یاقوت ، بیون ، انبجق ، قیلنوزدن دوه ... ، جنبیر ایلجی ،

یاور ❁ یاوری ❁ یاوه کردن ❁ یج

یاردمجی ، یاردم ، یتورمک ، ... ،

یخ ❁ یخچه ❁ یخچال ❁ یخدان ❁ یز

بوز ، طاولی بوز ، دبوزلیف مثله ، مثله ،

یزدان ❁ یزغند ❁ یزک ❁ یشب یشم

تنکری تعالی / بعنی سماق / اولندی کسه / نشکلی لعلی

یشک ❁ یشم ❁ یشمه یف یفتج ❁ یفریغ

آنیاب / معروف / بو برداق / انکو کبار / خاقان پادشاه

یعنی یک یک ❁ یکان یکان ❁ یکانه

غایتده بیری اولمق / بیر بیر / اولدکه کمالده

یکایک ❁ یکبارکی ❁ یکبسی ❁ یکچندی

بیر کره دن / بوکون / بر زماندن / بیر عزیز

یکران ❁ یکسان ❁ یکسو ❁ یکسون

بیچه بوز / قولات / بر بکا / دوبدوز / دوبدوغری

یکسون ❁ یکشنبه ❁ یل یل ❁ یلبه ❁ یلمه

یکشنبه / مثلا / پهلوان / جبه / طوله

یله کردن ❁ یلدا آ ❁ یلی آمد ❁ یم یمخور ❁

صله ایتمک / کنز آخرندن / ایتمک / اینسکاکی

یخون

یخیدن ❁ ینجشودن ❁ ینک یو

قشقی لعلی / کوسمک / عادت

یوبه ❁ یوز ❁ یوزبان ❁ یوغ

ینجر / آرزومندلیق / پارسی / بیوندروق

❁ یوگان ❁ یون ❁ یوهه یه

ملمه تحمیل معناسنه / نکلتو / موبودو دلوجه فخر اکمزا

❁ یهیدن ❁

قید مقیوقیق

تمت

٩٦٨

Süleymaniye U. Kütüphanesi
Kısmı Fatih
Yeni Kayıt No
Eski Kayıt No 5237

١١٤

سه ه ا ر شن ىكا ىوكالس
رٓ ه ه ه كه ه ىوورا س

توركچه ده سوزك اخرنده دل
كلن يرده فرسيده اذدي لر

ای هلال ابلیمه ابروکی نگار بد عدالی
طرنغنک اولورمی سنک کبی هلال

الالای آفتاب اوج استغنا جغم مصلی | کوکلم قیمتی بی باوی بی رواجم مصلی
بر بلا ابجره سن سن ای ملک سیما جغم مصلی | بو حسن بو نظر افتار بو طوری بو قیافتلی
بنم مثلی و بی مانند و بی همتا جغم مصلی

سنک حسنک بنم عشقم بالکی اولدی افسانه | نه‌لالی گل بلبل هدیتی شمع پروانه
بجیدر جزیه عشقک بنی قلندر دیوانه | بو حسن بو نظر افتار بو طوری بو قیافتلی
بنم مثلی و بی مانند و بی همتا جغم مصلی

116